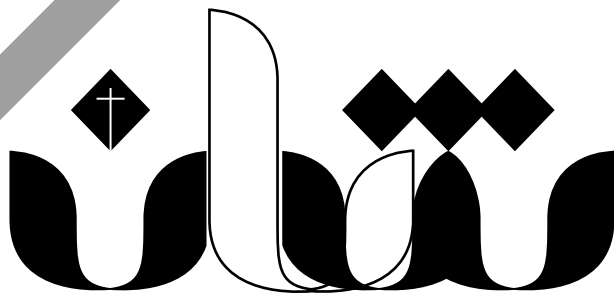


شماره ۹۰ ، تابستان ۲۰۲۱
مجله خدمتگزاران انجیل



Shaban  Magazine

ویژه‌نامه کشیش الهیار میرزایی



Shaban  Magazine



انتشارات جسم
جهان ادبیات مسیحی

شماره ۹۰ - تابستان ۲۰۲۱
مجله خدمتگزاران انجیل

شبان
مجله خدمتگزاران انجیل
شماره ۹۰ - تابستان ۲۰۲۱

باور ما

هدف مجله شبان این است که با فراهم آوردن منابع لازم الهیاتی و کاربردی، کلیساها، مبشرین و شبانان کوشا در امر گسترش انجیل در میان فارسی‌زبانان سراسر دنیا را تجهیز کند.

رویای ما

رویای مجله شبان این است که راهبران قوم خدا، مردانی مجهز به کلام خدا و اصول شبانی باشند و در این راه، می‌کوشد تا با تغذیه نیازهای روحانی خدمتگزاران انجیل، به آنان کمک کند تا به راهبرانی بالغ برای ملکوت خدا و گسترش انجیل تبدیل شوند.

تقدیم

این شماره از شبان را به میسیونرهای دهه پنجاه میلادی تقدیم می‌کنیم که نسل میرزایی‌ها را تربیت کرده و به ما تقدیم کردند.

دست اندر کاران

بنیانگذار: کشیش تیت استیوارت
طراحی و صفحه‌آرایی: نینت شاهوردیان
نویسندگان این شماره: الهیار میرزایی، تامی میوایان، کنت توماس، فرزندان کشیش الهیار میرزایی.

راه‌های تماس با شبان:

www.Sahabanmag.com

لطفا هدایای مالی خود را در وجه جود پراجکت به آدرس زیر ارسال کنید:

The Jude Project
P O Box 532
Ashburn, VA 20146

۱

حرف اول

۳

یادبود، تجلیل و گرامیداشت جناب کشیش میرزایی /

کشیش تامی میوایان

۹

چند کوتاه‌نوشت از کشیش الهیار میرزایی

۷۷

Rev. Allahyar Mirza'i by Kenneth Thomas

۸۱

A Note about Rev. Mirza'i

حرف اول

این ویژه‌نامه از شبان به کشیش الهیار میرزایی اختصاص دارد. آنچه از نظر شما خواهد گذشت، گوشه‌ای از زندگی، شهادت مردم و خانواده از او، تصاویر و زندگی اوست که در این مجلد در دسترس شما قرار دادیم. الهیار میرزایی به نسلی متفاوت تعلق دارد. نسلی از دوره پیروان مسیح که زیر نظر و هدایت جنبش‌های میسیونری در ایران بعد از جنگ جهانی دوم شکل گرفت و وارد خدمت مسیحی شد. نسل برآمده از تجربه، تعهد که شاید مشخصه بارز آن با صفاتی چون خودساخته و پایبند گره خورده است. در این شماره همچنین چندین کوتاه‌نوشت

از کشیش میرزایی را به نظر و خوانش شما می‌سپاریم و امید داریم این فتح بابی باشد برای نسل جدید راهبران مسیحی که به تأسی از نسل میرزایی‌ها دست به قلم ببرند و خود آفریننده باشند.

شبان مفتخر است که این شماره را برای تجلیل از کشیش الهیار میرزایی به طبع می‌رساند. و از همه کسانی تشکر می‌کنیم که به نوعی با نوشته‌های خود به محتوای این شماره را غنا بخشیدند. و همچنین از خانوادهٔ محترم میرزایی که تصاویر و مستنداتی را در اختیار ما گذاشتند نیز کمال تشکر را داریم. از همین سطور از تمام زحمات الهیار میرزایی در سال‌های خدمتی قدردانی می‌کنیم.

گروه سردبیری مجلهٔ شبان

تجلیل و گرامیداشت جناب کشیش میرزایی

کشیش تامی میوایان

خاطرات من از جناب کشیش میرزایی محدود به زمان کودکی و بعدها در ایام نوجوانی من می باشد و فقط او را از طریق چندین ملاقات که در منزل ما و کلیسای تبریز _ و نیز یک یا دو ملاقات که در مجامع کلیسایی تهران همراه خانواده داشتیم می باشد. پایه دوستی و برادری او با پدر و مادر من در عیسی مسیح (هایریک میوایان: مدیر دبستان نور کلیسای انجیلی تبریز، واعظ و مدیر کلیسای تبریز و هم چنین مدیر انجمن کلیساهای آذربایجان شرقی و غربی، استاد زبان انگلیسی در دانشگاه تبریز و کلاسهای شخصی؛ و مادرم لیلی: خانه دار و معلم

زبان انگلیسی در آموزشگاه پرستاری بیمارستان آمریکایی و کلاسهای شخصی)، بر مبنای اکثر موارد ذکر شده در فوق بنا شده بود. بنابراین بنده، کاندیدای چندان خوبی برای نوشتن این یادبود، تجلیل و گرامیداشت برای کشیش میرزایی نمی باشم. پس شاید سؤال شود که چرا اقدام به اینکار نموده ام؟

نخست، اینکه مامورم و معذور _ و این نه تنها افتخاری بزرگ برای بنده می باشد، بلکه برکتی عظیم هم برای من محسوب می گردد! در ضمن، یکی از دختران آقای میرزایی (پروین)، هم مدرسه ای همسر من آیرین در آموزشگاه پرستاری تبریز بودند. این خود یکی دیگر از دلایل شناخت و آشنایی از راه دور من با ایشان در آن دوران می باشد. ولی سومین و مهمترین دلیل این کار آشنایی و ملاقات من با کشیش میرزایی در ده سال گذشته، مخصوصاً در طی - و به دو دوره مدیریت انجمن کلیساها و مشارکت های مسیحی انجیلی ایرانی در آمریکای شمالی بر می گردد.

در طی این سالها، تماس ها و مکالمات تلفنی مکرر و طولانی مدت باهم داشتیم. من همیشه سعی می کردم تا کمتر صحبت بکنم و به سخنان ایشان گوش بدهم _ هم به جهت احترام و هم به جهت آموختن حکمت های زندگی و کتاب مقدسی از ایشان. من همواره به حضور ذهن و حاضر-جوابی ایشان در سن ۹۰ سالگی (و بیشتر)، غبطه می خوردم. ایشان همیشه با طبعی بسی شوخ، یک ضرب المثل فارسی بسیار بجا برای هر موضوعی که مورد بحث بود به میان می آوردند و گاهی مرا به خنده، تعمق و یا به تأسف نسبت به موضوع مورد بحث وامی داشتند. یکی دو نمونه از این امثال فارسی ایشان اینگونه بود: «نیم حکیم، خطر جان؛ نیم ملا، خطر ایمان» (منبع: نامعلوم). «زین حسن تا آن حسن، صد گز رسن». (منبع: نامعلوم) و غیره. البته لازم به توضیح می باشد که این حضور ذهن، تیز هوشی و تجربه ایشان فقط محدود به این ضرب المثل های ایرانی نبود، بلکه شامل تاریخ _ هم دنیوی و هم تاریخ مسیحیت (بخصوص تاریخ مسیحیت ایران)، داستان زندگی خودشان و نیز حقایق تعلیمی ایشان بر مبنای حقایق مندرج در کتاب

مقدس و هم چنین نوشته هایشان هم کاملاً صادق و مشهود بود و می باشد. با این همه، نخستین ملاقات پسا روزهای ایران من با ایشان در سال ۲۰۱۴ در مجمع سالیانه «انجمن» در شهر سیتل ایالت واشنگتن در آمریکا بود. یک آخر هفته بسیار پر برکتی را همراه با ایشان و دیگر برادران و خواهران عضو انجمن در عیسی مسیح را داشتیم.

اکنون ایشان در سن ۱۰۳ سالگی در خانه سالمندان در ایالت بریتیش کلمبیای کانادا و نیز تحت مراقبت و محبت‌های ویژه دختران، دامادان و نوه‌های خود زندگی می کنند. این گفته و پاسخ ایشان که همواره بصورت شوخی و نه شکایت در مقابل سؤال من از ایشان مبنی بر چگونگی زندگی در خانه سالمندان بود، همواره مرا به خنده و می داشت: «برادر، من هیچ گله ای از بودن در این زندان هارون الرشید را ندارم.»

من نه تنها از خداوند برای عطای یک زندگی طولانی که برای این خدمتکار خود به ایشان هدیه داده است قدر دائم (مزمور ۹۱، آیه ۱۶)، بلکه برای وجود چنین برادری عزیز، گرامی و وفاداری در عیسی مسیح هم شکر گزارم. در ضمن، از تمامی خدمات ایشان به کلیسای ایران هم بی نهایت سپاس گزارم. یکروز بهشت نتایج تمامی آن خدمات را به ما نمایان خواهد نمود!

در خاتمه، این سه نقل قول کوتاه را از طرف برادر گرامی جناب کشیش هندریک شاهنظریان، خواهر گرامی در عیسی مسیح، ژولیت میکائیلیان (همسر مرحوم و شهید کشیش طاواوس میکائیلیان) و یک دوست خانوادگی قدیمی ایشان از کلیسای مشهد بنام آقای دکتر اصغر آغبر نقل قول می نمایم:

«موعظه های کشیش میرزایی به صورتی ساده و مملو از داستان‌هایی بود که مرا در درک و دنبال کردن موعظه های کتاب مقدس ایشان یاری می نمود.» (شاهنظریان). «کشیش میرزایی و همسرشان افرادی بسیار مهماندوست بودند. همچنین، ایشان بعنوان یک پیرو فداکار عیسی مسیح، دارای شخصیتی که فقط خاص پیروان او می باشد بودند _ و همیشه با غیرتی خاص پیام نیک

موجود در انجیل عیسی مسیح را موعظه می نمودند.» (میکائیلیان). «من یک دوست ایرانی خانواده میرزایی اهل مشهد می باشم. من خاطرات بسیار شگفت انگیزی از کشیش میرزایی دارم. خانواده اغلب مرا برای شام به خانه خود دعوت می کردند. طعم خورشید قورمه سبزی خانم میرزایی هنوز زیر دندانهای من است. من ساعت‌های متعددی را با آقای میرزایی آنهم در حالی که ایشان با خواندن اشعار عطار شاعر محبوب ایرانی خود، و بحث در مورد مسائل مختلف مذهبی (چه در مورد کتاب مقدس و قرآن) گذراندم. او مردی بردبار، با نشاط و دوست داشتنی بود. در خاتمه، از بابت فرصتی که مجله شبان برای نوشتن این مقوله کوتاه در مورد کشیش میرزایی را در اختیار من گذاشت، تشکر می نمایم.

در برکات عیسی خداوند.

کشیش تامی میویان





مجله شبان و دانشگاه الاهیات ساوت ایسترن برای تشویق و توانمندسازی نسل آینده خدمتگزاران انجیل در میان فارسی زبانان قصد دارد به صورت سالانه ویژه نامه‌ای از مقالات دانشجویان و فارغ التحصیلان این دانشگاه را منتشر کند.

از دانشجویان علاقمند، خواهشمندیم نوشته‌ها و مقالات را در چارچوب متنی و محتوایی زیر برای ما ارسال کنید:

الف- حجم مقالات: دست کم ۱۵۰۰ و حداکثر ۳۵۰۰ کلمه با احتساب کتابنامه و ارجاعات متنی

ب- تایپ شده، با فونت «زر» و اندازه ۱۴ و ابعاد صفحه ۸.۵ در ۱۱ اینچ در قالب فایل MS Word

ج- موضوعات: شبانی، الاهیات در طیف‌های مختلف، آموزه‌های اساسی ایمان مسیحی، دفاعیات، تاریخ کلیسا، مطالعات عهد عتیق و جدید، فن موعظه.

انتشار و یا عدم انتشار مقالات ارسالی با تایید ویراستاران مجله شبان و بخش فارسی دانشگاه ساوت ایسترن صورت خواهد گرفت.

مهلت ارسال مقالات
۱۵ ژوئیه و ۱۳ اکتبر ۲۰۲۱

نشانی الکترونیکی
Persian@sebts.edu

چند کوتاه‌نوشت

الهیار میرزایی

نوشتار نخست - نمونه‌هایی که نتیجه فداکاری مسیح را نشان می‌دهد مسیحیان معتقدند که عیسی مسیح به جهت رهایی و نجات خطاکاران جهان به صلیب کشیده شد تا آنها را از جرم گناهان‌شان برهاند. در این مطلب سوالی پیش می‌آید که در حقیقت سوالی منطقی و قابل تعمق است. سوال این است که آیا این موضوع منطقی و عادلانه است که من مرتکب خطا گردم اما در عوض گناه و خطای من، شخص پاک و بی‌گناه و مقدسی را به صلیب بکشد؟ این سوال بسیار عمیق و قابل توجه است، اما قبل از اینکه به جواب این سوال بپردازیم، لازم است

به طور نمونه به چند مثال آموزنده که اعمال مسیح را برای نجات خطاکاران تشبیه می‌کند، توجه داشته باشیم.

قایقی پر از نفرات به عنوان گردش و تفریح بر روی دریاچه بسیار بزرگ و آرامی روان بود، به طور ناگهانی و غیر منتظره، دریاچه دست خوش طوفان گردید، و هر لحظه بر شدت آن افزوده می‌شد، به طوری که همگی سرنشینان آن قایق در خطر مرگ قرار گرفته بودند. بیشتر خطر از این جهت متوجه سرنشینان آن قایق شده بود که بار آن بیش از حد گنجایشی که داشت سنگین شده بود. یگانه راه نجات سرنشینان آن قایق بود که وزن بار آن سبک‌تر شود. در حالی که قایق داشت از آب پر می‌شد، یک نفر از سرنشینان قایق که متوجه خطر مرگ همه مسافرین شده بود، بدون وقفه، خود را به دریاچه انداخته در امواج طوفان ناپدید گردید. او سنگین‌ترین فرد از سرنشینان آن قایق بود که راه نجات و رهایی سایرین را در فدا ساختن جان خویش دید. در اثر عمل فداکارانه و جانبازی آن یک نفر بقیه مسافرین به ساحل نجات رسیدند. عیسای مسیح برای نجات و رهایی مردم جهان از هلاکت دریای طوفانی این جهان پر گناه و شرارت، خود را فدا ساخت تا سرنشینان قایقی که خود مسافر آن بود سلامت به ساحل نجات برسند و جزو گوسفندان آغل او گردند. فداکاری عیسای مسیح نمونه‌ای است برای ایمانداران تا آنها نیز جان خود را برای دیگران قربانی کنند. او در شب آخری که با شاگردانش شام صرف می‌کرد، از جا برخاسته جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته به کمر بست. پس آب در لگن ریخته شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت. سپس لباس خود را گرفته بنشست و به شاگردانش نظر افکنده فرمود، خوشا به حال شما اگر فهمیدید که به شما چه کردم. نمونه‌ای به شما دادم تا همچنانکه من شما را محبت نمودم و پاهای شما را شستم، شما نیز همچنین همدیگر را محبت نمایید و خدمت کنید.

شخص مسافری در یک شب بسیار سرد و طوفانی از روی ریل آهنی عبور نموده مشاهده کرد که زمین زیر ریل آهن در اثر بارندگی به طور بسیار عمیق و هولناکی فرو رفته و ریل آهن نیز از محل خود به طور کلی جدا شده است. آن شخص فهمید که اگر قطاری به این محل برسد، به طور حتم واژگون شده، همه مسافرین به کلی نابود خواهند شد. شب بود و سرمای شدید، و کسی برای کمک نبود. به فکر فرو رفت، در همان حال صدای قطار را شنید که به طرف پرتگاه هلاکت نزدیک می‌شود. فهمید که اوضاع بسیار خطرناک و بغرنجی است. در همان دم فکری به نظرش رسید و فوراً لباس‌های خود را از تن بیرون کرده بر چوب دستی خود بست و به آتش کشید. بدون صرف وقت به استقبال قطاری که داشت به پرتگاه هلاکت می‌رسید شروع به دویدن نمود. راننده قطار که از دور شعله آتش آن مسافر را دید که از وسط ریل‌های آهنی به طرف او می‌آید، فهمید که خطری در سر راه مسافرین و قطار وجود دارد. راننده فوراً قطار را نگاه داشته، مسافرین را از مرگ حتمی رهانید. راننده قطار از فداکاری آن شخص قدردانی کرده او را بوسید و سپاسگزاری نمود و لباسی به او پوشانیدند که از سرمای شدید زمستان در امان باشد. اما متأسفانه در اثر سرمای شدید جان خود را از دست داد و در واقع جان خود را فدای دیگران کرد.

عمل عیسای مسیح به جهت مردم جهان همین معنی را دارد. او خود را فدا ساخت تا ما را از جرم گناهان مان که ما را مستحق عذاب جاودانی ساخته است، برهاند و به حیات جاودانی برساند. یوحنا ی رسول می‌فرماید: خدا انسان را به حدی محبت نمود که پسر یگانه خود، عیسای مسیح را به جهان داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. وظیفه همگی ما بایستی همین باشد. یعنی خود را برای نجات دیگران فدا سازیم تا دیگران را از خطا و گناه برهانیم. قبول مسیح به جهت کسب مقام و سروری بر دیگران نیست، بلکه به جهت خدمت و خدمت‌گزاری به دیگران است. چنانکه خود عیسای مسیح

می‌فرماید: هر کسی که می‌خواهد استاد و آقا خوانده شود، بایستی خادم همه گردد و جان‌نثاری نماید. چنانکه عیسی‌ای مسیح انجام داد. شخصی را به طریق اجبار به جنگ بردند. آن شخص مسیحی بود و با جنگ و خون‌ریزی و برادرکشی موافق نبود و نمی‌خواست که حتی یک تیر به طرف دشمنان خود بفرستد. آن سرباز هر بار به یاد کلمات حیات‌بخش عیسی‌ای مسیح به خواب می‌رفت و از خواب بیدار می‌شد و آن جمله این بود که دشمنان خود را دوست بدارید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و هر که به شما فحش دهد و جفا رساند در حقش دعای خیر نمایید. او فهمیده بود که خون‌ریزی و کشتن انسان مخالف اراده‌ی خداست. آن شخص دعوت‌شده به جنگ، می‌دید که عده‌ای افراد نیمه‌جان و زخمی را از میدان جنگ بیرون می‌کشند. بلافاصله متوجه شد که آن مجروحین احتیاج به خون دارند، نزد فرمانده جنگ رفته و گفت: من به میدان جنگ نمی‌روم تا دیگران را هلاک سازم و خودم هم هلاک شوم، بلکه از همین الان خودم را در اختیار شما می‌گذارم که تا آخرین قطره خونم برای نجات این مجروحین خود را تقدیم کنم. زیرا که من مسیحی هستم و می‌خواهم بجنگم، اما نه برای هلاک ساختن دیگران بلکه برای نجات آنانی که در حال هلاک شدن می‌باشند.

عیسی‌ای مسیح خداوند همین عمل را برای ما انسان‌های گناهکار انجام داده است. یعنی بدون اینکه بجنگد و یا خون کسی را بریزد، خودش به میدان آمد و خودش را برای زنده ماندن نه فقط عادلان و خداپرستان، بلکه گناهکاران و زخم‌خوردگان شیطان عطا فرمود تا آنها را وارث حیات جاودانی گرداند. عیسی‌ای مسیح فرمود: کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را برای دوستانش بدهد. محبت و دوستی و فداکاری عیسی‌ای مسیح برای ما عالی‌ترین نمونه و سرمشق زندگی یک انسان واقعی می‌باشد.

در زمان جنگ جهانی اول سربازان مغلوب و اسیر که زیر دست دشمنان خود

گرفتار بودند، آنها را به کارهای سخت و اجباری می‌گماردند. هر روز صبح ابزار کار به آنها داده می‌شد و عصرها تحویل می‌گرفتند. یک روز عصر در موقع شمارش و تحویل‌گیری ابزار کار، سرپرست آنها متوجه گردید که کلنگی گم شده است. سرپرست اسیران جنگی گفت: اگر این کلنگ پیدا نشود، همگی شما کشته خواهید شد، چونکه می‌ترسید با آن کلنگ مفقود شده، شبانه نقبی زده از زندان فرار نمایند. کلنگ پیدا نشد و کسی حاضر نشد که کلنگ گمشده را تحویل دهد. رییس زندان، آنها را صف‌آرایی کرده جلوی جوخه آتش قرار داد. در لحظات آخر که فرمان قتل همه امضا شده بود، جوانی دست بلند کرد و فریاد زد، دست نگه دارید، کلنگ را من برداشته‌ام. همان لحظه آن جوان را تیرباران نموده و بقیه زندانیان را آزاد نمودند. در حقیقت آن جوان فداکار، با فدا ساختن جان خود باعث نجات و رهایی دیگران شد. وظیفه هر انسانی این است که در حق دیگران، چه دوست و یا دشمن، با ایمان و خداپرستی در موقع لزوم، فداکاری خود را به حد کمال برساند.

در جنگ آمریکا با ویتنام، اتفاق بسیار عجیب و فراموش‌نشده‌ای رخ داد. هنگامی که یک جوخه هفت نفری از سربازان آمریکایی مشغول صرف صبحانه بودند، از طرف سربازان ویتنامی نارنجکی دستی به طرف آنها پرتاب گردید که مستقیم به طرف آنها می‌آمد. یکی از سربازان آمریکایی متوجه شده بلافاصله از جای خود پرید و قبل از اصابت نارنجک به دوستان دیگرش آن را با دست‌های خود گرفت و به داخل شکم خود نهاده بر آن خم شد تا هنگام انفجار به کسی آسیب نرساند. بدن او قطعه قطعه شد و بدون اینکه به آن شش نفر دیگر صدمه برسد، جان سپرد. دولت آمریکا، بزرگترین نشان فداکاری ارتش آمریکا را به او داد که تا ابد مایه افتخار سربندگی آن سرباز می‌باشد.

گناه و خطا همچون آن نارنجک آتش‌زا، حیات و زندگی ما را نابود می‌سازد.

عیسای مسیح آن سرباز الهی است که خود را فراموش کرده، حیات و ابدیت گناهکاران را با جان خویش از خطر نیستی رهانید. بزرگ‌ترین عمل خالق این جهان برای رهایی انسان از چنگال نیستی، فداکاری‌ای است که عیسای مسیح برای رهایی اسیران گناه در این دنیا با خون خود انجام داده است. از این جهت خدا به عیسای مسیح نام و مقامی را عطا فرموده است که هر زانویی در حضور او خم شده و اقرار نماید که او خداوند و نجات‌دهندهٔ جهان است.

جوانی در اثر ارتکاب به خطایای زیاد محکوم به اعدام گردید. شب آخر زندگی آن جوان به خانوادهٔ او اطلاع داده، گفتند که پسر شما محکوم به اعدام شده است و امشب آخرین شب زندگی اوست. اگر مایل هستید یک نفر را جهت آخرین ملاقات با او بفرستید که ساعتی با او به گفتگو بنشیند. همین که خبر به خانوادهٔ او رسید، پدر آن جوان را برای ملاقات با پسرش فرستادند. پدر برخاسته به زندان رفت. او را به اتاقی که پسرش نشسته بود بردند، درب اتاق را به روی آنها بسته و نگهبانی از دور متوجه آنها بود. پدر پس از گفتگوی فراوان با پسرش، لباس خود را بیرون آورده و لباس زندانی پسرش را پوشید و به جای او نشست و لباس خود را به پسرش داد. در همان وقت نگهبان درب را گشوده و گفت زمان ملاقات به پایان رسیده است. بهتر است که زندان را ترک کنید. پسر در همان ظلمت شب از زندان خارج شد و بیرون رفت. صبح دم پدر را به جای پسرش به چوبهٔ دار آویختند. سپس پسرش آمد و بدن مردهٔ پدرش را به خاک سپرد. مسیح همان پدری است که محبت و فداکاری خود را نسبت به ما زندانیان گناه و خطا، به حد کمال رسانیده، با روح فداکاری‌اش لباس مقدس خود را به ما پوشانده و لباس گناه‌آلود ما را بر خود گرفت و به جای ما بر صلیب فدا گردید تا ما را نجات بخشد.

شخصی که مامور قطع و وصل پل راه‌آهن بود، روزی به اتفاق پسر بچه‌ای که داشت، به سر کار هر روزهٔ خود رفت. پسر بچه در ضمن بازی به محلی رسید که

پل قطع و وصل می‌شد. در همان وقت که قطار داشت به پل نزدیک می‌شد، آن پسر بچه همان جا نشسته بود و مشغول بازی بود. پدر که متوجه موضوع شد، بر سر دو راهی قرار گرفته بود که آیا اول پل را وصل نماید یا اینکه پسرش را نجات دهد؟ اگر پل را وصل نمی‌کرد پسر خودش تلف می‌شد. هیچ فرصتی برای حفظ پل و یا نجات بچه به چشم نمی‌خورد. او بالاخره مجبور شد تا در آخرین لحظات پل را به هم وصل نموده و مسافری را نجات دهد و پسر خودش را فدا سازد. پدر صلاح را در آن دانست. بدون آنکه مسافری قطار متوجه این موضوع شوند که چگونه، کارگری فرزند خود را قربانی آنان نمود.

عیسای مسیح خود را به جای باراباس قاتل محکوم به اعدام نمود تا او از زندان و مرگ رهایی یابد و زنده بماند. خداوند پسر خود، عیسای مسیح را در راه گناهکاران داد تا به جای آنها فدا شود و آنها را از مرگ نجات دهد. خیلی از مردم دنیا جزو آن مسافری هستند که نمی‌دانند آن پدر، پسر خود را برای زنده ماندن آنها فدا کرده است. ما هم جزو آنها می‌باشیم که نمی‌دانیم. ندانسته از مسیح می‌گذریم و نمی‌دانیم که خدا چقدر ما را دوست دارد. یونس نبی هنگامی که از طرف خداوند مأموریت یافت تا به شهر بزرگ نینوا برود و مردم بت پرست آنجا را به سوی خدای حقیقی دعوت نماید، از رفتن به نینوا سر باز زد. از این جهت راه خود را تغییر داد و سوار بر کشتی‌ای شد که به طرف ترشیش می‌رفت. در بین راه دریا طوفانی شد و کشتی دچار تلاطم گردید. سپس مجبور شدند برای نجات سرنشینان کشتی بار کشتی را به دریا بریزند. اما کمکی برای نجات کشتی نشد. بالاخره یونس نبی متوجه شد که به علت سرپیچی از دستور خداوند کشتی و سرنشینانش دچار این تلاطم شده‌اند. پس جلو رفته و اعتراف کرد و گفت: «من از فرمان خدای خویش سرپیچی کرده‌ام. این گناه من است که شما به زحمت افتاده‌اید. مرا به دریا بیندازید که همگی نجات خواهید یافت.» به محض اینکه یونس را در دریا افکندند، طوفان و موج دریا آرامی یافت. یونس با فداکاری

خود دیگران را نجات داد. ما نیز مانند یونس نبی از فرمان پدر آسمانی خود سرپیچی نموده و مستحق غرق شدن در خاک زمین بودیم. اما عیسای مسیح خداوند با فدا ساختن جان خویش ما را نجات داد.

روزی درشکه‌چی‌ای، اسب‌های خود را به درشکه بسته و به خیابان‌های شهر رفت تا کار کند. اما اسب‌هایش به طور ناگهانی وحشت‌زده شدند، به طوری که درشکه‌چی نتوانست اسب‌های سرکش و وحشت‌زده خود را مهار نماید و رام کند. اسب‌ها بیشتر رم کردند و سرعت‌شان بیشتر می‌شد و خطر هلاکت خود و اسب‌ها حتمی بود، چونکه به طرف پرتگاه می‌رفتند. در آخرین لحظات که به لب پرتگاه نزدیک می‌شدند و امیدش قطع شده بود، شخصی همچون فرشته خدا با استادی تمام و مهارت کامل مهار اسب‌ها را گرفته و به دور خود به گردش در آورد و از سقوط آنها در پرتگاه جلوگیری کرد و آنها را نجات داد. صاحب درشکه پیاده شد و نفسی عمیق کشید و از آن شخص که مانند یک فرشته نجات برای آنها بود سپاسگزاری کرد. آن نجات‌دهنده گفت: «این وظیفه انسانی من بود» و سپس از آنجا دور شد. مدتی از این واقعه نگذشته بود که روزی درشکه‌چی طفلی را زیر گرفت و آن طفل زیر دست و پای اسب‌ها جان سپرد. درشکه‌چی را به دادگاه بردند. وی بلافاصله متوجه شد که شخص قاضی همان فرشته نجاتی بود که او را یک بار از مرگ حتمی نجات داده بود. پس بسیار خوشحال شد و نور امیدی در قلبش تابیدن گرفت. جلو رفته سلام کرد و قاضی هم جواب او را داد ولی هیچ عکس‌العملی مبنی بر اینکه او را می‌شناسد از خود نشان نداد. درشکه‌چی گفت: «آقا، مرا نمی‌شناسی؟» قاضی جواب داد: «بلی، تو همان درشکه‌چی هستی که در خطر مرگ بودی و من شما و اسب‌هایت را نجات دادم. اما باید این را بدانی که من در آن زمان نجات‌دهنده شما بودم، ولی امروز قاضی و داور اعمال شما هستم.» عیسای مسیح امروز نجات‌دهنده ما می‌باشد، اما فردا او قاضی و داور اعمال و گفتار و کردار نیک و بد ما می‌باشد و بر طبق اعمال ما بر ما داوری

خواهد کرد. پس تا فرصتی در دست داریم غفلت نباید کرد بلکه با تسلیم شدن به فرمان ملکوتی او جان‌های خود را از هلاکت برهانیم.

دختری زیبا قسمتی از صورتش را در اثر سانحه آتش‌سوزی از دست داده بود. پیش‌دکتر رفت و تقاضا نمود که قسمت سوختگی را برایش با پوستی که هم‌رنگ پوست صورتش باشد ترمیم نماید. یکی از دوستان آن دختر با دکتر صحبت کرد و گفت: «هر قسمتی که از پوست بدن من به رنگ سوختگی صورت این دختر می‌خورد بر دارید و صورت او را معالجه کنید.» دکتر همین خدمت را به روش قابل توجهی انجام داد و صورت ناقص دختر را معالجه نمود و او را خوشحال ساخت. صورت آن دختر به قدری طبیعی شده بود که دیگر هیچ‌گونه اثری از سوختگی وجود نداشت.

دوستان عزیز، حال با توجه به همه این مثال‌ها و نمونه‌هایی که در فداکاری عیسای مسیح ذکر شد، به این نتیجه می‌رسیم که قبول نمایم شخص گناهکاری هستیم که در زندان محبوسیم و بر طبق کلام مقدس الهی شخص عادل نیست، یکی هم بی‌گناه یافت نمی‌شود. به زندگی گذشته خود بنگریم متوجه می‌شویم که گناهکاریم و مقصر می‌باشیم و در زندان گناه گرفتار و احتیاج به ضمانت شخصی پاک و بی‌گناه داریم که خارج از زندان گناه باشد. زیرا شخص زندانی و مقصر نمی‌تواند برای زندانیان دیگر ضمانت‌نامه بدهد، اگرچه ثروتمند و شناخته شده باشد. بر طبق کلام خدا همه محکوم هستیم و مستحق آتش جهنم؛ از این جهت خدای مهربان عیسای مسیح را از روی مهر و محبت خود، پسر یگانه‌اش (پسر روحانی که توسط روح القدس در رحم مریم باکره قرار گرفت) به جهان فرستاد که همچون بره بی‌عیب، پاک، و بی‌گناه برای گناهان ما قربانی شود. عیسای مسیح می‌فرماید: «خدا جهان را به قدری محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» آنانی که

عیسای مسیح را شناخته و او را به عنوان نجات‌دهنده بپذیرند و اقرار نمایند که گناهکار هستند و لایق آتش جهنم، عیسای مسیح آنها را از موت و هلاکت ابدی نجات می‌بخشد و به حیات جاودانی نزد پدر داخل می‌سازد. توسط روح القدس یعنی روح قدوس الهی دعوت به توبه می‌شوند و از اعمال گناه‌آلود گذشته توبه می‌نمایند و خداوند به آنها قدرت می‌دهد تا به اعمال شایسته و نیکو پردازند تا ثمره نجات را آورده فرزندان خدا خوانده شوند. به طور خلاصه در چنان زمانی است که شخص می‌تواند درک کند که خون عیسای مسیح برای نجات او ریخته شد و اکنون دارای تولد تازه گردیده است. بدون تسلیم به عیسای مسیح و اطاعت از کلام او نمی‌توان نجات یافت.

اشخاص بسیاری هستند که عیسای مسیح را نبی و پیامبر و روح خدا می‌خوانند و او را بزرگتر از پیام‌آوران دیگر می‌دانند، اما از تعالیم او اطاعت نمی‌کنند بلکه به دنبال اعمال خلاف اخلاق خود هستند. در این صورت آنها از خون مسیح بهره‌مند نمی‌شوند. عیسای مسیح جهان را دعوت کرده به اطاعت از او امر خدا. کسی که اطاعت کند نجات می‌یابد و تنها ایمان و اعتقاد کافی نیست.

نوشتار دوم - وجود دو نیرو در انسان

قرائت رساله پولس، رسول عیسای مسیح به مسیحیان شهر روم ۷: ۱-۲۵ به طوری که پولس رسول در نامه‌ای که به مسیحیان شهر روم نوشته است، به ما می‌فهماند که در وجود هر انسانی دو نیرو نهفته است. یکی نیروی بدی است و دیگری نیروی نیکویی. دلیل و صحت این مطلب واضح و روشن است. زیرا هرگاه که بخواهیم، می‌توانیم نیکویی انجام دهیم و هرگاه که بخواهیم، می‌توانیم بدی کنیم. نیروی بدی آن چیزی است که انسان را به انجام اعمال بد و ناشایست و غیر انسانی وا می‌دارد و موانعی سهمگین و خطرناک بر سر راه پرهیزکارانه انسان ایجاد می‌نماید. این نیروی بدی در کلام خدا به نام‌های روح خبیث، روح

ناپاک، دیو، اژدها مار قدیم، ابلیس، شیطان و غیره نیز خوانده شده است. خیلی از علمای دینی و دانشمندان، این نیروی بدی را به عنوان خمیرمایه در خمیر بیان داشته‌اند. یعنی آن را مخمری می‌دانند که حس شرارت و بدی و بدبینی را در وجود انسان بر می‌انگیزاند. هنگامی که حضرت موسی از طرف خدا ماموریت یافت که قوم ابراهیم را از سرزمین مصر و از زیر دست فرعونیان نجات بخشد و به سرزمین موعود (کنعان) هدایت و رهبری نماید، به قوم بنی‌اسرائیل گفت: «خمیرمایهٔ مصریان را قطع کرده، نان فطیر بخورید.» در اینجا موسی خواست که قوم از کلیهٔ چیزهایی که در بین مصریان بت پرست آن زمان مرسوم بود و قوم به گناهان آنها آلوده شده بودند، قطع نماید و خمیرمایهٔ آنها را با خود همراه نبرد و از آداب و رسوم بت پرستان فاصله بگیرد. عیسای مسیح هم شاگردانش را از خمیرمایهٔ پیشوایان قوم یهود بر حذر داشته، فرمود که از خمیرمایهٔ کاتبان و فریسیان قوم یهود که به معنای روش ریاکارانهٔ آنها بود بپرهیزند. هرگاه انسان این نیروی بدی را تحت کنترل خود در نیاورد، موجب می‌گردد که غرایز عالی و نیکوی انسانی هم منکوب شده، آدمی را به انجام اعمال بد و خلاف اخلاق وادار نماید و روز به روز در بدی پیش رفته، در عمیق دریای گناه و خطا غرق و در فساد محو گردد.

پولس رسول، برگزیده شدهٔ عیسای مسیح به جهت هدایت بت پرستان، در رساله به رومیان ۱۹:۷ می‌فرماید: «آن عمل نیکی را که می‌خواهم انجام دهم، نمی‌دهم، بلکه آن عملی که بد است انجام می‌دهم.» در باب ۲۰:۷ نیز می‌فرماید: «اگر کاری را که نمی‌خواهم، انجام می‌دهم، دیگر کنندهٔ آن کار من نیستم، بلکه آن نیروی بدی است که در من ساکن است.» و نیز می‌فرماید: «من به این حقیقت پی برده‌ام که هر وقت می‌خواهم کاری نیکو انجام دهم، شرارت از من سر می‌زند. پس متوجه می‌شوم که نیروی دیگری بر بدن من حکمفرما می‌باشد که با آن خواستهٔ نیک من در جنگ است و وجود مرا مطیع خود ساخته است و آن همان

نیروی بدی است که با نیکویی‌ها مدام در رزم می‌باشد.» پولس، نشان‌دهندهٔ این نیروی حاکم بر انسان است که به نام غریزه و یا فطرت و غیره نیز خوانده می‌شود و گاهی هم آن را طبیعت انسان می‌نامند که یکی از این غرایض، انسان را به سوی زشتی‌ها رهبری می‌کند و دیگری به سوی نیکویی و اعمال حسنه می‌کشاند. سیرت و عمل یک انسان نشان می‌دهد که کدام یکی از این دو انگیزه بر وجودش حکمرانی دارد. ما می‌دانیم که عادلان و نیکوکاران اختیار وجود خود را به دست نیروی خوبی سپرده‌اند، از این جهت در خوبی و انجام اعمال نیکو پیش رفته‌اند. این موضوع خود دلیلی بر ارتباط آنان با خدای نیکوست. عیسیای مسیح فرموده است که کسی نیکو نیست جز یکی یعنی خدا. پس لازم است که ما قبول کنیم غریزه و یا انگیزه، چیزی است که از خدا سرچشمه نگرفته است.

آنانی که بر غریزهٔ بدی غالب آمده‌اند، کسانی هستند که با خدای نیکو ارتباط برقرار کرده‌اند و از آن نیروی نیکو یعنی روح‌القدس لبریز گشته عمل نیکو انجام می‌دهند. اما آنانی که خود را به غریزهٔ بد تسلیم کرده در بدی و خطا پیش می‌روند، نتیجهٔ اعمال‌شان بد و شیطانی است. آنانی که خود را به خدا سپرده و از فرمان او اطاعت می‌نمایند، فرزندان خدا و آنانی که خود را به ابلیس سپرده‌اند، فرزندان تسلیم‌شدهٔ ابلیس می‌باشند. عدهٔ زیادی اختیار وجود خود را به دست هر دو نیرو داده‌اند، یعنی اینها اشخاصی هستند که در غفلت فرو رفته به طوری که انجام نیکویی و یا بدی برای‌شان تفاوتی ندارد. دلیل عمدهٔ آنها این است که هر وقت بخواهند نیکویی می‌کنند و هرگاه بخواهند بدی انجام می‌دهند یعنی هر کدام که به سودشان بیانجامد، آن را انجام می‌دهند. ضرورت دارد که ما دربارهٔ خودمان درست فکر کنیم تا بدانیم جزو کدام گروه هستیم و تحت تسلط کدام نیرو قرار گرفته‌ایم. نیروی بدی و یا نیروی نیکویی. وقتی انسان می‌خواهد کاری خلاف اخلاق و انسانیت انجام دهد به واسطهٔ غریزهٔ بد که بر تمام وجود او حکمفرما می‌باشد، نیکویی و نیکوکاری در نظرش ناچیز و غیر لازم می‌آید، چون که وجود

او تحت الشعاع بدی قرار گرفته و نیکوکاری برایش لذت بخش نیست. شیوه کار و نحوه عمل انگیزه بد، اینطور است که وقتی شیطان مردی را می بیند که موهای سر خود را آرایش داده، خودنمایی می کند و مغرورانه راه می رود تا نظر مردم را به خود جلب نماید شیطان می گوید: «این شخص متعلق به من است چون که خواسته مرا به انجام می رساند و یا وقتی زنی را مشاهده می نماید که لباسی خارج از قاعده محیط و محل و نزاکت در بر دارد که قصدش متوجه ساختن مردان به طرف خودش می باشد، شیطان می گوید: «این زن هم از آن من است.» عقیده عموم مردم بر این است که انگیزه بدی همان تمایل ذاتی است که از انگیزه طبیعی انسان سرچشمه می گیرد. به خصوص از غریزه جنسی که مورد توجه همگان قرار دارد و در نهاد انسان نهاده شده است و به نظر افراد بسیاری نجس و ناپاک و بد است. در صورتی که در اصل چیز بدی نمی باشد زیرا بزرگان و انبیا و مقدسین و پیام آوران خدا و پادشاهان جهان و خدمت گزاران دنیا همگی از این طریق به جهان آمده اند. عمل جنسی تنها وقتی نتیجه بدی می بخشد که از طریق نامشروع و خلاف صورت گیرد و یا سوءاستفاده شود که موجب ویرانگری خانواده می گردد. ما این مطلب را به طور واضح و روشن در کتاب پیدایش باب اول آیه ۳۰ دریافت کرده ایم که می فرماید: «خداوند هر آنچه که ساخته بود دید که نیکو است.» پس هر آنچه که خدا ساخته نیکو و هر آنچه که گفته است نیکوست و هر آنچه که بخشیده است نیز نیکو و مقدس می باشد و از روی حکمت می باشد. اما وقتی که انسان از بخشش های خدا سوءاستفاده می کند نتیجه اش بد می شود که خطا است و خطر بزرگی برای ما وجود دارد و از آن بایستی بیمناک باشیم این است که منبع و سرچشمه بدی و خطا در درون دل خود ما است که در صورت غفلت هر دم قوی تر و بر انسان زور آورتر می گردد. چنانکه عیسای مسیح ما را از آن آگاه نموده می فرماید: «از درون دل انسان است که هرگونه افکار و خیالات بد و ناپاکی و قتل و زنا و دشمنی سرچشمه می گیرد و به صورت عمل در می آید و موجب ناپاکی انسان و خرابی جهان و نعمات خداوند می گردد.»

پس برای هر انسانی ضرورت دارد که در مراحل اولیه و ابتدایی نیروی بدی را تحت کنترل نیروی خوبی قرار دهد. چنانکه کلام خدا می‌فرماید: «به وسیله انجام اعمال نیکو، بدی را مغلوب سازیم و آن را با دعا و کمک نیروی روح القدس مهار نماییم.» انگیزه بدی را ما می‌توانیم در چند عبارت ساده برای خود مجسم نماییم. غریزه بدی در آغاز مانند تار عنکبوت و ناتوان به نظر می‌آید ولی سرانجام چون طناب ارابه محکم و سخت می‌گردد. غریزه بدی در آغاز مانند رهگذری است که فقط سلامی می‌دهد و سپس مهمان انسان می‌شود و در آخر صاحب خانه و کاشانه وجود ما می‌گردد. غریزه بدی و اعمال بد در اول بسیار شیرین و لذت‌بخش می‌باشد، چنانکه سلیمان نبی می‌فرماید: «نان‌های مخفی شیرین و آب‌های دزدیده لذت می‌باشند، ولی در آخر مثل افسنتین تلخ است.» انگیزه بدی چنین است که روزی به انسان می‌گوید کاری ناچیز انجام بده، روز دیگر فرمانی می‌دهد که به کار اندکی مهم‌تر مشغول شو. و سرانجام به انسان امر کرده می‌گوید برو و بت پرستی کن و انسان اطاعت کرده بت پرست می‌شود و خواسته شیطان را به جا می‌آورد و فرزند شیطان می‌شود و این نشان همکاری با غریزه بد است. غریزه بدی انسان را به تدریج از طریق حق و حقیقت و خداپرستی منحرف و گمراه ساخته، او را وادار می‌کند تا کلیه قید و بندهای اخلاقی و انسانی را که نشانه ایمان و اطاعت از خداست بگسلد و به دور اندازد. تفاوت میان بدکاران و نیکوکاران این است که بدکاران تمامی وجودشان را در اختیار غریزه بد گذارده‌اند و هر آنچه که دل‌شان می‌خواهد انجام می‌دهند، و اما نیکوکاران به تمام معنا تسلیم پدر آسمانی خود شده و در تحت فرمان روح القدس زندگی می‌نمایند. حال می‌خواهیم بدانیم که نیرومندترین اشخاص در این جهان چه کسانی هستند؟ نیرومندترین مردم دنیا کسانی می‌باشند که بر غریزه بد و هوس‌های جسمانی و نفسانی خویش تسلط دارند و آنچه که خواست خداوند است به جا می‌آورند.

داشتن چنین قدرتی برای انسان جز در پناه یک ایمان و تسلیم محض به خداوند

نیست. ما مسیحیان از سرچشمه قدرت ظالمانه انگیزه بد که در اعماق وجودمان نهفته است غافل و بی خبر نیستیم، بلکه همان طوری که قبلا بیان گردید عیسیای مسیح به وسیله تعالیم حیات بخش خود ما را آگاه ساخته، چنان در انجیل مرقس ۷: ۲۱ می فرماید: «آنچه که انسان را نجس می سازد و ناپاک می سازد، افکاری است که از درون قلبش سرچشمه می گیرد و منجر به اعمال نادرست و بد می شود. مانند طمع، فریب، حسادت، غیبت، قتل، زنا، شهوت پرستی و هر آنچه که بد و خلاف اخلاق و مخالف اراده خداست از درون دل های ما سرچشمه می گیرد و موجب ناپاکی و بدی انسان می شود.» این خطر غریزه بد در اندرون دل های ما می باشد که ما را مورد تهدید قرار می دهد. این حمله در تمام طول عمر در کمین انسان است و به قدری نیرومند است که نه فقط جوانان کم تجربه را به خطا و ا می دارد بلکه قادر است انسان را در سنین هشتاد سالگی هم به خطا و ناپاکی بکشاند و زندگی آنان را ننگین سازد. پولس رسول می فرماید: «طبیعت روحانی من، به من امر می کند که اعمال پاک و نیکو باشد، اما طبیعت نفسانی و جسمانی من هنوز به سوی گناه و بدی مرا می کشاند. وای بر من در چه تنگنایی گرفتار شده ام. چه کسی می تواند مرا از چنگ این طبیعت مرگ بار برهاند و آزاد سازد.» در نهایت به خداوند روی آورده و می گوید: «خدا را شکرگزارم که طریق رهایی و نجات مرا به وسیله عیسیای مسیح خداوند فراهم ساخته است.» خدای مهربان و سایلی را از طریق معقول در اختیار ما گذاشته که می توانیم با کمک نیروی روح القدس به طهارت و پاک سازی طبیعت نفسانی خود بپردازیم. عیسیای مسیح به شاگردانش فرمود: «چون من بروم روح القدس را به شما می فرستم که او شما را به جمیع راستی هدایت خواهد نمود و هر آنچه که به شما گفته ام به یاد شما خواهد آورد و همیشه با شما خواهد ماند.» همان روح القدس ما را برای رهایی از غریزه بدی راهنمایی می نماید. دو قانون در جهان حکمفرما است، یکی قانون روحانی است و دیگری قانون جسمانی. قانون جسمانی بر جسم انسان کنترل دارد و به وسیله قصاص و وظیفه خود را انجام می دهد. یعنی چشم به عوض چشم و دندان به

عوض دندان و جان به عوض جان. اما قانون روحانی در مسیحیت محبت است. خارج از محبت هر قدمی را که برداریم خلاف قانون محبت محسوب می‌شود و به قانون قصاص چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان بر می‌گردیم. محبت به همسایه خود بدی نمی‌کند، چونکه تکمیل شریعت است. چنانکه شاعر می‌گوید:

چون به کل کاینات کردم نگاه
یک ذره محبت است باقی همه گاه

در عالم مسیحیت فقط قانون وجود دارد و آن قانون محبت است. عیسیای مسیح به ما می‌گوید: «خدا محبت است.» آنانی که در محبت زیست می‌نمایند قانون محبت بر آنها حکم می‌نماید. ولی اگر به قانون محبت رفتار نکنیم، لازم است که تحت قانون جسمانی زیست نماییم. هنگامی که عیسیای مسیح می‌فرماید: «آسمان و زمین زایل می‌شود اما همزه‌ای و یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد.» منظور این است که جسمانیان در مقابل اعمال بدشان جسما تنبیه می‌شوند. پس تا زمانی که خواهش جسم را به جا می‌آوریم احتیاج به قانون جسمانی داریم و تا روزی که انسان گناهکاری وجود داشته باشد قانون قصاص باقی است. در کتاب تورات سفر تثنیه ۲۵: ۲ نوشته شده است: «هرگاه شریر مستوجب تازیانه باشد حاکم او را در حضور جماعت بخواباند و چهل یکی کم تازیانه بر پشت او بزنند.» در سرتاسر کتاب مقدس آیاتی به چشم می‌خورد که نشان می‌دهد مردمان سرکش و متمرّد از قانون، سزاوار تازیانه هستند تا از خواب غفلت بیدار شده از بدی و خطا بپرهیزند و فرصت ندهند که غریزه بد وجودشان را فرا گیرد و اسیر خود گرداند. پولس رسول می‌فرماید: «هر که گناه می‌کند غلام گناه است.» یعنی هر که از انگیزه بد اطاعت می‌نماید غلام آن است و دشمن حقیقت و نیکویی می‌باشد. سلیمان نبی می‌فرماید: «لگام به جهت اسب و تازیانه برای پشت احمقان می‌باشد.» آنکه به قانون محبت رفتار نمی‌کند، سرکش و احمق است و تا زمانی

که اشخاص سرکش در گناه هستند، تازیانه لازم است و به کار برده خواهد شد تا مطیعان انگیزه بد را تنبیه و از اعمال بدشان جلوگیری کنند. چنانکه پولس، رسول عیسیای مسیح در نامه‌ای به مسیحیان روم می‌نویسد: «حاکم خادم خداست. او شمشیر را عبث بر نمی‌دارد، بلکه به جهت انتقام از بدکاران است.» موضوعی دیگر که می‌توانیم آن را وسیله‌رهایی از غریزه بد بدانیم این است که با نیرویی که خداوند به ما بخشیده با قدرت روح القدس در مقابل غریزه بد بایستیم و شجاعانه با آن مبارزه نماییم و بر آن چیره شویم. وسیله دیگر برای چیره شدن بر غریزه بد در این است که با ذهنی هوشیارانه و آکنده با افکار پاک مواجه شویم و اراده خداوند را بر اراده و خواسته خود ترجیح دهیم و پیوسته نیکویی را برای جنگ با بدی به کار بریم. موضوع دیگری که هست تا بتوانیم بر غریزه بد خود غالب آییم، مطالعه کتاب مقدس است که انسان خود را با آن مشغول و سرگرم نگه دارد. به طوری که فرصتی برای تفکر درباره اعمال و یا افکار بد باقی نماند. یعنی تمام اوقات فراغت خود را بر هر آنچه که نیکو و مفید است پر سازیم. لیوانی را در جلوی چشم خود مجسم کنیم که کاملاً خالی است و چیزی در آن نیست. اما چیزی در آن وجود دارد که نمی‌توانیم آن را مشاهده کنیم. اگر لیوان را وارونه کنیم باز آن چیزی که در آن هست باقی است. یعنی هیچگاه لیوان را خالی نمی‌توانیم بدانیم، بلکه هوا در آن هست. اگر بخواهیم هوا را از داخل لیوان خارج کنیم، لازم است که موادی دیگر در آن بریزیم تا آن هوا را از لیوان خارج نماییم. برای درون قلب و افکارمان نیز باید همین کار را بکنیم چون هیچگاه خالی نمی‌باشند. اگر افکار خوب و پسندیده‌ای در آن نباشد افکار غیر معقول در آنجا منزل می‌گیرند و موجب خطا و گناه می‌گردند. در کلام خدا آمده است که عبادتگاه اصلی خدا چهار دیواری نیست که یک دسته و یا گروهی آن را بنا کرده و اسمی روی آن نوشته باشند و تنها مختص به خود بدانند و دسته و گروه دیگر را گمراه و منحرف قلمداد کنند. عبادتگاه اصلی خدا قلب‌هایی است که به خدا تسلیم شده و لازم است که آن را پاک و مقدس و شایسته نگه داریم. چنانکه پولس

رسول می‌فرماید: «بدن انسان عبادتگاه روح القدس است. هر کسی که بدن خود را خراب سازد، خود را هلاک نموده است.» گفته شده است که هرگاه با غریزه بد روبرو شدید و افکار غلط و ناپسند شما را احاطه کرد، به مطالعه کتاب مقدس مشغول شوید تا آن افکار غلط و ناپسند شما را رها ساخته و افکار نیکو درون شما را مملو سازد. آنانی که با کلام خدا به مبارزه بدی و افکار غلط می‌روند، پیروز و مظفر بر می‌گردند. روش دیگر که برای شکست دادن غریزه بد و افکار شیطانی وجود دارد، نوشتن نامه‌ای بشارتی و اخلاقی و روحانی با دعا، به دوستان و آشنایان می‌باشد که آنها را به سوی نجات و رسیدن به حیات ابدی راهنمایی کند. شخص مومن به حق و حقیقت، از اوقات فراغت خود در ترقی و بنای اهل خانه خود استفاده می‌کند و غریزه بد را از افکار خود دور می‌سازد. آنانی که به اعمال نیکو و انجام نیکویی مشغول می‌شوند، هر روزه به علاقه آنها در این طریق افزوده می‌گردد و در انجام اعمال نیکو پیش می‌روند. به طوری که خواست خدا را در خود حس می‌کنند. همان طوری که گفته شد، نکته پر اهمیت تر از همه، که ما را در مقابل بدی و خطا فاتح می‌سازد، و پلی ارتباطی میان این جهان و عالم ابدی است، دعا می‌باشد. مولوی نیکو در این باره می‌گوید:

راه بیرون تا به حق فرسنگ‌هاست
و اندرونی راه، یک مو تا خداست

ما اگر تمامی مکان‌های متبرکه جهان را زیارت نماییم ولی خدا در قلب و وجود خود حس نکنیم و با او راز و نیاز نداشته باشیم، هنوز رابطه ما با خدا اصلاح نشده است. شاید در حال دعا کردن باشیم، ولی با خالق خویش آن ارتباط معنوی را نداریم. عیسای مسیح فرمود: «همیشه دعا کنید تا در آزمایش نیفتید.» در مثلی این واقعیت را به ما می‌آموزد و می‌گوید: «هنگامی که روح خبیث از درون قلب انسان خارج می‌شود، به صحراها و کوه‌ها می‌رود، اما محل آرامشی نمی‌یابد. به

محل سکونت قبلی خود یعنی جایی که قبلا ساکن بود برگشته و آن را تمیز و جاروب شده و خالی می‌یابد. پس رفته هفت روح خبیث دیگر را با خود می‌آورد تا در قلب آن شخص ساکن شوند. به طوری که عاقبت آن شخص از اولش بدتر می‌شود.» نکته مهم این است که ما قلب خود را هیچ وقت خالی نگذاریم. هرگاه آن را به موقع از خواسته نیکو پر نسازیم مملو از فساد و ناپاکی و بدی و گناه شده و سرچشمه همه نوع ناپاکی‌ها و ویرانگری‌ها می‌شود و از درون دل‌های ما جاری می‌گردد و محیط را از بدی‌ها مملو می‌گرداند. پس با قبول تعلیم حیات بخش عیسای مسیح، جای خالی برای افکار و ارواح خبیث باقی نگذاریم. چنانکه پروین اعتصامی تایید کرده، می‌گوید:

خانه دل هر چه توانی بساز
هر چه توان ساخت در این یک بناست
خانه دل مسکن شیطان مکن
پاک کن این دل که جای خداست

نوشتار سوم - محبت خداوند همگانی است

کلمات دوستی، شفقت، صمیمیت، وفاداری و از خودگذشتگی، همه شامل کلمه محبت می‌باشند. محبت، چیزی است که از ابتدای آفرینش تا به حال مورد توجه بوده و هنوز هم مورد توجه می‌باشد. محبت منحصر به انسان تنها نیست، بلکه در بین پرندگان و حیوانات نیز به طور قابل توجهی مشاهده می‌شود. هنگامی که ماری به آشیانه پرنده‌ای حمله‌ور می‌گردد و می‌خواهد که جوجه‌های او را ببلعد، والدین آن جوجه‌های ناتوان سر و صدایی راه می‌اندازند. به طوری که پرندگان دیگر نیز در درد و رنج آنها شرکت کرده که شاید بتوانند از حمله آن مار جلوگیری کنند و جوجه‌ها را نجات دهند. عمل پرندگان و سر و صدای آنها دلیل بر محبت آنها نسبت به آن پرندگان نوزاد است که دارند به هلاکت می‌رسند.

و یا اگر گربه‌ای به جوجه‌های مرغی حمله نماید، مادر آن جوجه‌ها هر چند می‌داند که نمی‌تواند با چنگ و دندان آن گربه درنده مقاومت نماید، در همان حال به گربه حمله می‌کند و خود را در خطر می‌اندازد. با تمام این خطراتی که او را تهدید می‌کند به خاطر محبت عمیقی که نسبت به جوجه‌هایش دارد، خود را فراموش کرده و در فکر نجات آنهاست.

محبت نه فقط در بین پرندگان مشاهده می‌شود، بلکه در بین حیوانات نیز وجود دارد. شبی در برنامه راز بقا دیدم که دسته‌ای از گاوهای وحشی با سرعت در حال فرار هستند. یکی از آنها نتوانست همگام با گاوهای دیگر فرار کند. متوجه شدم که وضع حمل کرده است و پهلوی نوزادش ایستاده و در انتظار برخاستن نوزاد می‌باشد. در همان حال پلنگی به او حمله کرد و می‌خواست بچه نوزاد او را ببلعد. آن گاو وحشی برای دفاع از نوزادش با آن پلنگ درگیری سختی پیدا کرد. هر وقت که پلنگ به طرف نوزاد می‌رفت، خشونت آن گاو نسبت به پلنگ افزوده‌تر می‌شد و به پلنگ حمله می‌کرد و بچه نوزادش را حفظ می‌نمود. سرانجام ببرها دو تا شدند و بر گاو وحشی غلبه کردند و او را کشتند. آن گاو از کثرت محبتی که نسبت به نوزاد خود داشت جان خود را فدای نوزادش نمود. گرچه می‌دانست که نمی‌تواند بر پلنگ غالب آید و بچه خود را برهاند، ولی آن گاو ایستاد و با پلنگ جنگید تا محبت خود را ثابت نماید که نوزادش را دوست می‌دارد.

محبت نه فقط در بین پرندگان و حیوانات دیده می‌شود، بلکه در بین انسان‌ها به طریقی عالی‌تر و زیباتر می‌توانیم آن را مشاهده کنیم. محبت پرندگان و حیوانات نسبت به بچه‌هایشان، محبتی طبیعی و ناپایدار می‌باشد. همین که پرندگان پر در آورده و پرواز کنند و بچه گاوها از شیر باز داشته شوند، دیگر معلوم نیست که آنها نسبت به والدینشان محبتی دارند یا نه، و یا والدینشان نسبت به بچه‌هایشان محبتی دارند و یا اینکه همدیگر را فراموش کرده‌اند. اما محبت انسان نسبت به

فرزندان خود و فرزندان نسبت به والدین، از نوه و نتیجه و نبیره تا به مرگ ادامه دارد. حتی به دوستان و همسایگان نیز مهر می‌ورزند و در مواقع درد و رنج با آنها اظهار همدردی می‌نمایند.

هر چند محبت انسان بیش از محبت پرندگان و حیوانات است، ولی این محبت هم محدود می‌باشد به خانواده خود و بستگان و دوستان و همسایگان. اما با سایر اقوام و نژادها و مذاهب دیگر چندان محبتی از خود نشان نمی‌دهند. در مقابل همه آنها، محبتی نسبت به دشمنان و گناهکاران از انسان‌ها مشاهده نمی‌شود. بلکه حس نفرت و بدبینی دیده می‌شود. این نفرت و انزجار از دشمنان و گناهکاران و بیگانگان دلیل محدود بودن محبت انسان است. محبت پرندگان و حیوانات و انسان نمونه بسیار کوچکی است از محبت بسیار عظیم و بی‌انتهای الهی که بدون تبعیض و به طور نامحدود به دوست و دشمن و به ایماندار به خدا و بی‌ایمان، به عادل و ظالم رسیده و می‌رسد. حتی به حشره‌های ذره‌بینی هم داده شده و ناخواسته و ندانسته از چشمه سرشار محبت خدا مستفیض می‌گردند. عیسای مسیح در تعالیم خود، درباره محبت پدر نسبت به انسان چنین می‌فرماید: «که خدا آفتاب عدالت خود را بر عادلان و ظالمان می‌تاباند و باران رحمت خود را نیز بر بدان و نیکان می‌باراند.» و نیز می‌فرماید: «من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایند و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید. تا پدر خود را که در آسمان است، فرزندان شوید.» با انجام چنین رفتاری نشان خواهید داد که آن محبت عظیم الهی در وجود شما ساکن است. بر طبق تعلیم فوق ما درک می‌کنیم که خدا محبت است و جز محبت بدی در ذات و صفاتش وجود ندارد.

پولس، رسول عیسای مسیح می‌فرماید: «نزد خدا طرفداری نیست.» سیاه، سفید، یهودی و یونانی بت‌پرست و خداپرست، منکرین حق و حقیقت همگی به وسیله

عیسای مسیح نزد خدا یکی می‌باشند. با این تفاوت آنانی که هدایت یافته و از خطایا و بدی‌های خویش بازگشت نموده و خود را تسلیم اوامر آن منبع عظیم محبت نمایند، فرزندان خلف خداوند هستند و آنانی که پشت به پدر آسمانی خود نموده و تسلیم خواهش‌های جسم هستند، فرزندان ناخلف او می‌باشند. طریق حق و راستی در عیسای مسیح برای ما به ظهور رسیده و به ما نشان داده است که او فرستاده شد تا گوسفندان گم شده را یافته به سوی پدر آسمانی هدایت نماید.

خیلی‌ها محبت خدا را برای خود می‌پذیرند، ولی سرکشان و خطاکاران، از محبت الاهی محروم می‌مانند. عیسای مسیح می‌فرماید: «شخص مریض احتیاج به طبیب دارد نه شخص سالم و من نیامده‌ام تا عادلان را بلکه تا عاصیان را به توبه دعوت نمایم.» در کلمات ملکوتی عیسای مسیح و محبتش نسبت به خطاکاران آن، محبت عظیم الاهی روشن و نمایان گردیده است. عیسای مسیح برای همین به این جهان آمد تا به مردمی که از خدا وحشت دارند و می‌ترسند محبت خدا را نشان دهد که آنها به محبت او بپیوندند و ترسی از او نداشته باشند. چونکه محبت به کسی زیان نمی‌رساند. عیسای مسیح می‌فرماید: «بیایید نزد من ای جمیع زحمت‌کشان و گران‌باران، من شما را آرامی خواهم بخشید. یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید که در نفوس خود آرامی خواهید یافت. زیرا که حلیم و افتاده‌دل می‌باشم.» پولس رسول در رساله خود به قرنتیان می‌فرماید: «الحال این سه چیز باقیست. یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از همه اینها محبت است.»

در حقیقت مهم‌ترین موضوع در مسیحیت، محبت است. در انجیل نوشته شده است که محبت را به جا آرید نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی»، و نیز آمده است که محبت تکمیل شریعت است. خدا مبحث است و هر که محبت دارد، خدا در او ساکن است. خود عیسای مسیح در محبت پیش‌قدم شده برای آنانی که

بر روی صلیب میخ بر دست و پای او می‌کوبیدند دعا کرده گفت: «ای پدر اینها را بیمارز زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند.»

ما تا زمانی که محبت‌مان چون محبت پرندگان و حیوانات و انسان است و محدود به دوستان و آشنایان خودمان می‌باشد، هنوز در محبت کامل نشده‌ایم. بلکه زمانی که محبت ما مانند پدر آسمانی خویش شامل دشمنان‌مان نیز بشود، آنگاه باید بدانیم که نجات واقعی را داریم و جزو ملکوت آسمانی گردیده‌ایم. سعدی، سخن‌سرای پارسی در تایید گفتار عیسی‌ای مسیح در خصوص محبت خدا را بدون تبعیض معرفی می‌نماید و می‌گوید:

ای کریمی کز خزانه غیب
گبر و ترسا وظیفه خوار داری
دوستان را کجا کنی محروم
تو که با دشمنان نظر داری
نعیم جهان سفره‌عام اوست
بر این خوان یغما چه دشمنی، چه دوست

ما به وسیله تعالیم و اعمال عیسی‌ای مسیح درک می‌کنیم که تمامی قوانین کاینات در زیر فرمان محبت خدا هستند. در حقیقت محبت اصل و اساس قانون کاینات می‌باشد. چون خدا محبت است، همه چیز تحت فرمانش قرار دارد، یعنی اگر خدا عادل است، از روی محبتی که به فرزندانش دارد به آنها با عدالت رفتار می‌نماید. اگر بخشنده است از روی محبتی که به مخلوقاتش دارد باران رحمت و آفتاب عدالت را به همه به طور یکسان عطا می‌فرماید. اگر به من تعلیم داده می‌گوید که قتل مکن برای این است که نمی‌خواهد من برادر کشی کرده عمرم را در ظلمت زندان به سر برم و از فیوضات سماوی‌اش محروم گردم. اگر تعلیم داده می‌فرماید

که زنا مکن برای این است که مسیح تمامی بشر را برادران و خواهران همدیگر به حساب می‌آورد و نمی‌خواهد که ما زندگی خود و شخص دیگر را آلوده به اعمال غیر اخلاقی و انسانی بسازیم. پس آنچه که خدا به وسیله عیسی مسیح از تعالیم ملکوتی‌اش عطا کرده، از راه محبت به ما بوده که زندگی‌مان دارای آرامشی باشد و در این آرامش زیست نماییم. خدا آنچه را که به وسیله عیسی مسیح به ما فرموده برای سود اخلاقی و انسانی ماست و این نشان محبت خدا است به فرزندان‌ش. هرگاه در کلام خدا قهر و غضبی مشاهده می‌شود، آن نیز از روی محبت است. خداوند می‌خواهد ما را از هلاکت نجات دهد تا حقیقت را شناخته از اسارت آزاد شویم و در او زیست نماییم.

عده بسیاری بر این عقیده‌اند که با ظهور پیام‌آوری جدید از طرف خدا، تعالیم پیام‌آور قبلی منسوخ و غیر لازم می‌شود. البته امکان دارد که این موضوع در بعضی عقاید و ادیان و اقوام دنیا صادق باشد، چون که شرایع دینی و عقیدتی آنها بر روی قانون دنیوی بنا شده است. تعدادی از این قوانین دنیوی هم با گذشت زمان احتیاج به تغییر و تبدیل دارند. اما درباره مسیح و مسیحیت این مطلب صدق نمی‌کند. چونکه ملکوت خدا بر روی قانون دنیوی بنا نشده، بلکه بر روی قانون محبت است. یعنی بر روی محبت نامحدود خدا که مانند خود خدا ازلی و ابدی است بنا شده و تا جهان هست و انسانی وجود دارد باقی است و احتیاجی به تغییر ندارد. چونکه سرچشمه محبت، خدای محبت است. همه انسان‌ها و یا هر موجود زنده‌ای به آن احتیاج دارد. از ابتدای این جهان تا به حال حتی یک بار احتیاج به تعویض محبت نبوده و نخواهد بود. صلح واقعی تنها به وسیله محبت شروع می‌شود و پایدار می‌یابد. در غیر این صورت صلح معنا و مفهومی ندارد. مسیح می‌فرماید: «خوشا به حال صلح‌کنندگان زیرا که ایشان فرزندان خدا خوانده خواهند شد.» صلحی که از روی محبت برقرار گردد، خدا آن را محافظت خواهد نمود. کسی در این جهان نیست که احتیاج به محبت نداشته باشد. زن

و مرد، پیر و جوان و حتی طفل شیرخواره محتاج محبت هستند. لازم است که از محبت همدیگر در پاکی و تقدس و خداپرستی بهره‌مند گردیم و دیگران را بهره‌مند سازیم.

دوستان عزیز، ویرانی دنیای ما در نبود محبت خالص و واقعی الهی است. زمانی این جهان از بدی و گناه نجات و رهایی می‌یابد که قلب‌های مردم نسبت به همگدیگر مملو از محبت خدا گردد و ما نیز با همان محبت صمیمانه همدیگر را با قلبی پاک و بدون تذویر بپذیریم. تا زمانی که انسان‌ها آن محبت مقدس الهی را نپذیرند و بدون تبعیض به کار نبرند، جهان اصلاح‌پذیر نخواهد شد. این خدا که محبت است در انحصار یک قوم و یا یک فامیل و یا ثروتمندان و زورآوران نیست. بلکه متعلق به همه می‌باشد. پس هر کس که محبت را دوست دارد، لازم است که به دیگران محبت بنماید. انجیل به ما می‌گوید: «خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.» مقصود از جهان، کوه‌ها و دریاها نیست، بلکه عالم انسانی است. انسان است که احتیاج به محبت دارد نه کوه‌ها و دریاها. پس باید قبول کنیم که خدا ما را محبت نمود و مسیح را به جهت پاکی ما از گناه داد. محبت دو طرف مقابل دارد. یکی دهنده محبت است و دیگری گیرنده محبت. دهنده خداست و گیرنده انسان. پولس رسول این حقیقت را درست به ما نشان داده، می‌فرماید: «هر قدرت و توانایی که در وجود من است و هر عمل نیکویی که انجام دهم و هرگونه فداکاری که از خود نشان دهم که برای دیگران مفید باشد و حتی جان خود را فدا سازم، ولی محبت و به فرمان محبت نباشد، بدون نتیجه است. چون که جنبه تظاهر و خودنمایی پیدا می‌کند. در این خصوص یکی از شعرا می‌گوید:

خلل‌پذیر بود هر بنایی که می‌بینی
جز بنای محبت که خالی از خلل است

امکان دارد اشخاصی فکر کنند که احتیاج به خدا ندارند. اما سخت‌تر از همه این است که کسی فکر کند محتاج به محبت نیست، چون که محبت آیین زندگی و انسانیت است. این محبت است که قلب‌ها را به هم نزدیک ساخته و زن و مرد، پدر و مادر خود را گذارده به همدیگر می‌پیوندند و تسلیم همدیگر می‌شوند. در واقع راز بقا برای هر کسی محبت است. در هر خانه‌ای اگر محبت نباشد، آنجا نمونه‌ای از جهنم است و بنیان آن خانه و اعضای آن از همدیگر گسیخته می‌شوند. در این صورت لازم است که همگی در محبت زیست نماییم و اعمال ما سرشار محبت باشد. عیسای مسیح در شب قبل از صلیبش آن محبت نامحدود پدر آسمانی را عملاً به شاگردانش به سر حد کمال رسانید. عیسای مسیح آب در لگن ریخته و پاهای شاگردان را شست و به آنها فرمود: نمونه‌ای به شما دادم تا چنانکه من پاهای شما را شستم و شما را محبت نمودم، شما نیز یکدیگر را محبت نمایید و خدمت کنید.

در حقیقت، محبت یگانه نشان و آرم مسیحیت و مسیحی بودن است. نه فقط پولس رسول محبت را بزرگترین مطلب و موضوع برای انسان می‌داند، بلکه انجیل نیز خدا را به محبت تشبیه کرده و می‌گوید، هر آنچه می‌گویید و می‌کنید و می‌خواهید چه برای خودت و چه برای دیگران، لازم است که از روی محبت باشد و از محبت سرچشمه گرفته باشد. شاعر والامقام مولوی دربارهٔ محبت چنین می‌گوید:

از محبت نار، نوری می‌شود
از محبت دیو، حوری می‌شود
از محبت خارها، گل می‌شود
از محبت سرکه‌ها، مِل می‌شود

از محبت گردد او محبوب حق
گرچه طالب بود شد مطلوب حق
شد محبت را ظهور از اعتدال
بی محبت نیست عالم را کمال
ایضا گفته شده است:
چون به کل کاینات کردم نگاه
یک ذره محبت است و بقیه همه کاه

نوشتار چهارم - بهشت از آن کیست؟

هرگاه از ما سوال نمایند که بهشت از آن کیست، چه جوابی خواهیم داد؟ حتما خواهیم گفت که بهشت از آن کسانی می باشد که اوامر الهی را بدون کم و کاست به جا آورند و بدون عیب و نقص و خطا زندگی خود را وقف خدمت به خدا و کمک به دیگران نموده و در اطاعت و تقدس و تقرب به خالق خویش قصور نورزیده باشند. به طور خلاصه خواهیم گفت، بهشت از آن کسانی است که پاک بوده و در طول زندگی خویش مرتکب خطایی نشده اند. در حقیقت آنانی که چنین عقیده و منطقی داشته باشند و اطاعت و عمل نمایند، واقعا جواب بسیار نیکو و پسندیده ای دارند. اما نکته ای مهم تر و سوالی مهم تر از آنچه که گفته شد وجود دارد و آن این است که آیا در این دنیای پهناور و در زیر آسمان نیلگون، یک نفر پاک و بی گناه یافت می شود که بتواند در حضور خالق این جهان ایستاده بگوید، من پاک و بی گناه می باشم و این لیاقت را دارم که وارد بهشت خدا شوم؟

هرگاه با واقع بینی به ادبیات جهان و گفته شعرا و عرفا بنگریم، خواهیم دید که انسان در دنیا مجرم و سرکش و گناهکار شناخته شده و مورد نکوهش واقع گردیده است. انسان به توبه و بازگشت از گناه و تقدس دعوت شده، به طوری که کلیه شعرا و عرفا نه فقط به خطایا و گناهان خویش اقرار و اعتراف کرده اند،

بلکه از خدا تقاضای مغفرت می‌کنند و تمام بشر را نیز مجرم و گناهکار معرفی می‌نمایند.

حال به گفته شاعر و عارف نامی، سوزنی سمرقندی، توجه می‌نماییم که چگونه به طرز ناگواری به گناه و خطایای خود اعتراف کرده می‌گوید:

رفتم به دام دیو و فتادم به دام او
ز دیو دیوتر گشتم و از سیرت تباہ
یک روز بی‌گناه نبودم به عمر خویش
گویا بوده بی‌گنهی نزد من گناه
هرگونه گناه ز اعضای من برُست
چون از زمین نم‌زده هرگونه گیاه
فردا به روز حشر که امروز منکرند
اعضای من بود بر اعمال من گواه
عصیان کنی و جای مطیعان طمع کنی
بسیار گله‌هاست به سودای این کلاه

ایضا می‌فرماید:

ز هر بدی که گویی هزار چندانم
مرا نداند کس بدان‌گونه که من دانم
در آشکار بدم، در نهان ز بد بدترم
خدای داند و بس آشکار و پنهانم
به یک صغیره را بنمایم شیطان بود
به صد کبیره کنون راهنمای شیطانم
بدی فروشند و نیکی ستانند و من بدین
تجارت از او شادمان و خندانم

شاعر و سخن‌سرای پارسی، سعدی نیز چنین می‌گوید:
سعدیا راستی ز غیر مجوی، چونکه در وجود خودت نمی‌یابی.

باباطاهر عریان نیز چنین می‌گوید:
من آن رندن که عصیان پیشه دیرم
به دستی جام و دستی شیشه دیرم
اگر تو بی‌گناهی رو ملک شو
من از آدم و حوا ریشه دیرم

عارف نامی، اوحدی اصفهانی نیز دربارهٔ گناه آدم چنین می‌گوید:
گر بهشت عدن نفروشی به یک گندم
هم تو از جو کمتر ارزی هم تو از آدم نباشی

حافظ، شاعر عالی‌قدر شیراز نیز می‌گوید:
پدرم روضهٔ رضوان به دو گندم بفروخت
ناخلف باشم اگر من به جویی نفروشم

شاعر دیگری نیز می‌گوید:
بدتر زانم که خواهی گفتن آنی
و لیکن عیب من چون ندانی

و نیز شاعر دیگر گوید:
تو امثال گشتی با ما وصال
کجا دانی عیب هفتاد سال

شیخ بهایی نیز گوید:
جد تو آدم بهشتش جای بود
قدسیان کردند بهر آن سجود
یک گنه چون کرد گفتندش تمام
مُذنبی مُذنب، برو بیرون خرام
تو طمع داری که با چندین گناه
داخل جنت شوی ای روسیاه

دوستان عزیز، نه فقط ادبیات جهان انسان را مجرم و گناهکار و محکوم دانسته و به پاکی و تقدس دعوت می‌نماید و نه فقط شعرا و عرفا به گناه و خطایای خویش معترف شده و دیگران را هم مقصر می‌دانند، بلکه وقتی به کتب مقدسه الهی و گفتار انبیای راستین خدا می‌رسیم به طریقی عجیب و انکارناپذیر نشان می‌دهند که سرکش، نامطیع، خودخواه، گناهکار و مایل به خطا و بدی می‌باشد. چنانکه داوود نبی در کتاب زبور خود می‌فرماید: «خدا از آسمان بر بنی آدم نظر کرده تا ببیند که آیا فهیم و طالب خدایی هست. همه انسان‌ها مرتد شده با هم فاسد گردیده‌اند. نیکوکاری نیست، یکی هم نیست. جمیعا گمراه و فاسد شده‌اند.» داوود نبی نه فقط راجع به گناه اهل عالم می‌فرماید، بلکه در خصوص گناه و خطایای خویش نیز اقرار و اعتراف کرده می‌گوید: «ای خدا، گناهانم مرا احاطه کرده، به طوری که نمی‌توانم دید؛ شمارش آنها از موهای سرم زیاده شده است. من به گناهان خود اعتراف می‌کنم و خطایایم همیشه در نظرم می‌باشند. با پدران خود گناه کرده و عصیان ورزیده، شرارت نموده‌ایم.» و نیز می‌فرماید: «ای خداوند، اگر گناهان را به حساب آوری کیست که در حضور تو تواند ایستاد؟» اشعیای نبی می‌فرماید: «وای بر من که هلاک می‌شوم، زیرا که مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم. ای خداوند گناهان ما به ضد ما شهادت می‌دهند. چون که خطایای ما با ماست و گناهان خود را می‌دانیم که مرتد شده تو

را انکار نموده‌ایم. جمیع ما نجس شده‌ایم و اعمال عادلۀ ما، مانند لثۀ ملوث می‌باشد و همگی مثل برگ پژمرده شده، گناهان ما مثل باد ما را می‌ربایند.» ارمیای نبی نیز می‌فرماید: «ما با خجالت در گناهان خود می‌خواهیم و رسوایی ما، ما را می‌پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما، از طفولیت خود تا به امروز به خدای خود گناه ورزیده و به کلام مقدس او گوش نداده‌ایم.» همچنین می‌گوید: «ای خداوند ما به شرارت خود و عصیان پدران خویش اعتراف می‌نماییم. زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم.» دانیال نبی نیز دربارهٔ گناه عموم قوم چنین می‌گوید: «ای خداوند، ما گناه و شرارت و عصیان ورزیده‌ایم و تمرّد نموده از فرمان تو و احکام مقدست تجاوز کرده‌ایم. چون که به انبیایی که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن گفتند، گوش ندادیم.» همچنین می‌گوید: «ای خدا، عدالت از آن توست، اما رسوایی و شرمندگی از آن ما می‌باشد.» عزرائی کاهن که رهبر اسیران قوم یهود بود، به جهت بنای مجدد دیوارهای اورشلیم، پس از آزادی آنها به وسیلهٔ کوروش و داریوش پادشاهان ایران، دربارهٔ گناه قوم یهود چنین می‌گوید: «در وقت هدیهٔ شام از تذلل خود برخاسته با لباس و ردای دریده به زانو در آدم و دست‌های خود را به سوی یهوه خدای خویش به طرف آسمان برافراشته گفتم که ای خدای من، شرم دارم و از بلند کردن روی خود به سوی تو خجالت دارم، چون که گناهان ما، بالای سر ما از حد زیاد شده است، و تقصیرهای ما تا به آسمان برافراشته گردیده است. ما از ایام پدران خود تا به امروز مرتکب تقصیرهای عظیمی شده‌ایم. نه فقط ما، بلکه پادشاهان و کاهنان ما نیز به گناه آلوده شده‌اند.» نحمیای نبی نیز این طور دعا کرده می‌فرماید: «آه ای خدای من و خدای آسمان‌ها و زمین که خدای عظیم و مهیب می‌باشی، دعای بندهٔ خود را که روز و شب دربارهٔ بندگان می‌نمایم اجابت فرما. زیرا ما به گناهان و خطایایی که به تو ورزیده‌ایم، اقرار و اعتراف می‌کنیم. چون که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده و به درستی، به ضد کلام و اوامر مقدس تو عصیان ورزیده‌ایم و تا به امروز نیز اوامر و احکام تو را که به بندهٔ خود موسی امر فرموده‌ای نگاه نداشته و از آن

اطاعت ننموده‌ایم، بلکه بر خلاف آن رفتار کرده‌ایم و خواسته خود را بر فرامین مقدس تو مقدم شمرده‌ایم.» حضرت ایوب نیز به حضور خدا دعا کرده می‌گوید: «ای خدای من از راه گوش درباره تو شنیده بودم، لیکن الان چشم من تو را می‌بیند، از این جهت از خویشتن کراحت دارم و در خاک و خاکستر نشسته در حضورت توبه می‌نمایم و در انتظار فیض و رحمت تو می‌باشم.» داوود در کتاب زبور در حضور ناتان نبی به گناه و خطایای خویش اعتراف کرده می‌گوید: «ای خدا، بر حسب رحمت خود بر من رحم فرما و به حسب کثرت رأفت خویش مرا از گناه ظاهر گردان زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. به تو و به تو تنها گناه ورزیده و در نظر تو این بدی را مرتکب گردیده‌ام. اینک در معصیت سرشته شده‌ام و مادرم در گناه به من آبتن گردیده است. مرا با زوفا پاک کن تا ظاهر گردم، مرا شستشو ده تا از برف سفیدتر شوم. روی خود را از گناهانم بیوشان و همه خطایای مرا محو ساز. ای خدا دل طاهر در من بیافرین و روح مستقیم در باطنم تازه بگردان.»

خواننده گرامی، وقتی که به کتاب انجیل می‌رسیم، می‌بینیم که پولس رسول، که یکی از بزرگترین خدمت‌گزاران ملکوت الهی می‌باشد، به گناه خود چنین اعتراف می‌کند: «من کمترین رسولان عیسیای مسیح می‌باشم و لایق آن نیستم که رسول خوانده شوم، زیرا که بر کلیسای خدا جفا می‌رساندم.» می‌گوید: «وای بر من زیرا که مرد شقی می‌باشم. چون که آنچه لازم بود انجام دهم نداده‌ام. ولی آنچه که نمی‌بایستی انجام دهم انجام داده‌ام.» یوحنا رسول نیز می‌گوید: «اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست و خدا را هم دروغگو می‌شماریم. ولی اگر به گناهان خود اعتراف کنیم او امین و عادل است که ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد» دوست گرامی، بر طبق آنچه که تذکر داده شده است، می‌بینیم که بیماری گناه نه فقط در انسان‌های عادی راه یافته و آنها را آلوده ساخته، بلکه دامن‌گیر اولیا و انبیا و حتی پیام‌آوران و

رسولان خداوند نیز شده است. چنانکه در انجیل به طور مشخص آمده است. در آن شی که عیسیای مسیح را محاکمه می کردند، پطرس استاد خود را سه بار انکار می کند و می گوید من او را نمی شناسم. شاعر فارسی زبان درباره گناه عام نیز چنین می گوید:

به روزی که از فعل پرسند و قول
اولوالعزم را تن بلرزد ز هول
به جایی که دهشت خورند انبیا
تو عذر گنه چه داری، بیا

پس معلوم شد که این تنها کتاب مقدس نیست که انسان (فرزند آدم) را گناهکار معرفی می کند، بلکه ادبیات جهان، شعرا و عرفا را نیز گناهکار می شمارد. کلیه دستگاه های انتظامی جهان نیز خود دلیلی بر این امر هستند. شهربانی، دادگستری، زندان، قوانین کشوری و لشکری، دانشگاه های حقوق، وکلای مدافع حقوق، سازمان های حقوق بشر، دیوار اطراف منازل مردم، همه برای جلوگیری از تجاوزات و اعمال گناه آلود بشر به وجود آمده اند. گذشته از آنچه که گفته شد، متوجه این نکته نیز هستیم که میلیون ها انسان به عنوان پلیس و نگهبان در سرتاسر جهان استخدام گردیده اند تا شاید بتوانند جلوی تجاوزات مردم را بگیرند و آرامش نسبی بر روی کره زمین برقرار دارند. اما هنوز هم آن آرامش واقعی در هیچکدام از سرزمین های فعلی به وجود نیامده است. در صورتی که قسمت بزرگی از بودجه سالیانه بیشتر کشورها برای آرامش و امنیت در جهان منصرف می شود.

گذشته از آنچه که گفته شد، هرگاه به محیط و محل سکونت خود نگاه کنیم و به بی عدالتی هایی که از مردم جهان برای مزاحمت همدیگر دیده می شود توجه داشته

باشیم و همچنین به جنگ‌ها و کُشت و کُشتارهای بی‌رحمانهٔ مردم، زناکاری‌ها، دزدی‌ها، دروغ‌گویی‌ها، رشوه‌گیری‌ها، همه و همه گناهکار بودن مردم جهان را نشان می‌دهند. مخصوصاً وقتی که با دقت به اعمالی که از خودمان سر می‌زند توجه داشته و به وجدان خود رجوع کنیم نه فقط محکومیت خود را تصدیق خواهیم کرد، بلکه قبول خواهیم نمود که تمامی بشر گناهکار و در حضور خدا محکوم و مقصر و شرمسار می‌باشند. حضرت آدم که اولین خلقت انسان به دست خدا بود، فقط یک امر از طرف خدا به او و حوا داده شد که لازم بود از آن اطاعت نمایند. اما متأسفانه نتوانستند در انجام آن یک فرمان، امین بمانند بلکه از آن سرپیچی کرده محکوم به مرگ گردیدند. انسان‌هایی که در حال حاضر هزاران امر و نهی دارند چگونه می‌توانند همهٔ آنها را به جا آورند و لغزش نخورند و مرتکب گناه و معاصی نشوند. خوانندهٔ گرامی ما، در مقابل اوامر خالق این جهان شکست خورده و گناهکاریم. اگر کسی را شما می‌شناسید که در مقابل اوامر ملکوتی الهی امین و بی‌گناه مانده است در واقع او شایستهٔ تحسین و تبریک می‌باشد.

بر طبق کتاب مقدس و اقرار انبیا بر طبق ادبیات جهان و اقرار و اعتراف شعرا و عرفا و به دلیل وجود دستگاه‌های انتظامی جهان و بر طبق شهادت وجدان خودمان، در می‌یابیم که همه گناهکار و نسبت به فرمان خالق خویش سرکش و متمرد می‌باشیم. چنانکه اشعیای نبی می‌فرماید: «تمامی سر بیمار و تمامی دل مریض است. از کف پا تا به سر در آن تندرستی نیست. بلکه جراحات و کوفتگی و زخم متعفن است که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه به روغن التیام یافته است.» سلیمان نبی نیز می‌فرماید: «آیا کسی هست که در حضور خالق این جهان ایستاده بگوید، من بی‌گناه هستم؟» پس به این نتیجه می‌رسیم که قبول کنیم و بگوییم که جمیع آدمیان گناهکارند و کسی نیست که لیاقت دخول به بهشت جاودان را داشته باشد. پس این بهشت که به وسیلهٔ انبیا و رسولان خدا خبر آن به ما رسیده است، متعلق به چه کسانی می‌باشد؟ کلام خدا نشان می‌دهد که همه

گناه کرده و از جلال خدا قاصر می‌باشند. هرگاه هر گناهی که مرتکب شده‌ایم یک قدم ما را از خدا دور ساخته باشد باید درک کنیم که از رحمت خدا چقدر دور افتاده‌ایم. و یا هرگاه هر گناهی که مرتکب شده‌ایم آن را چون آجری به دور خود چیده باشیم، زندانی برای خود ساخته‌ایم که همانند برجی بلند، سر آن به آسمان رسیده و خودمان را در آن زندانی کرده‌ایم. بدون داشتن روزنهٔ امید، در ظلمت به سر می‌بریم. در حقیقت و به تمام معنی، ما در گناه محبوس هستیم، اما فکر می‌کنیم که آزادیم. هرگاه درست فکر کنیم، اعمال و خواسته‌های غیر اخلاقی و انسانی ما انسان‌ها است که جهان زیبا و پر از رحمت و آرامش خداوندی را به صورت جهنمی سوزان و دردناک مبدل ساخته و خود را در آن محبوس ساخته‌ایم. یعنی در آن زندانی که به وسیلهٔ اعمال ناپسند خود به گرد خویش بنا نموده‌ایم. بر طبق قانون، هر انسانی که مرتکب عمل گناه‌آلودی می‌شود و گناه او بر ملا می‌گردد، به زندان افکنده خواهد شد و نمی‌تواند از آن خارج گردد مگر در دو حالت، اول اینکه جریمهٔ خطای خویش را بپردازد. دوم اینکه شخص واجد شرایطی که خارج از زندان باشد، از او ضمانت نموده تا آزاد گردد. همهٔ آنانی که به جرم اعمال خلاف اخلاق در زندان به سر می‌برند، هیچکدام نمی‌توانند برای همدیگر ضمانت کنند و آزاد شوند. حتی اگر ثروتمندترین و با نفوذترین شخص جهان باشند. بلکه لازم است که شخصی خارج از زندان، که به نیکویی و نیک‌نامی معروف است در این مورد ضمانت دهد تا شخص مجرم از زندان آزاد شود. در این صورت هیچکدام از ما نمی‌توانیم برای آزادی شخص گناهکاری ضمانت نماییم، چون که ما هم زندانی هستیم و اسیر خطای خویش می‌باشیم.

در عالم جسمانی نیز دیده شده، هنگامی که پدری می‌بیند فرزندش در اثر عمل گناه‌آلودی به زندان افکنده شده، محزون می‌شود و از تمام قدرت و توان خود استفاده می‌کند تا فرزندش را نجات دهد. عیسی‌ای مسیح، خدا را پدر و ما را فرزندان او می‌داند. هرگاه این تعلیم را پذیرفته و قبول کنیم که خدا پدر بنی نوع

بشر می‌باشد و ما فرزندان‌ش، لازم است که قبول کنیم محبت خدا نسبت به ما بیش از محبت یک پدر جسمانی در حق فرزندش می‌باشد. پس بایستی قبول نماییم که پدر آسمانی ما به طریق اولی در فکر نجات و رهایی ما از زندان گناهی است که برای خود در زندگی درست کرده‌ایم و در آن محبوس می‌باشیم. از این جهت لازم است که ما خداوند کریم و مهربان را سپاسگزار باشیم که محبت بی‌کرانش را از ما عاصیان و خطارفتگان دریغ نداشته‌اش. محبت این خالق مهربان به وسیله ظهور عیسی‌ای مسیح در این عالم برای ما روشن و آشکار شده است. چنانچه یوحنا رسول بیان داشته و می‌گوید: «خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد» (یوحنا ۳: ۱۶). بر طبق کلام خدا و پیشگویی‌های انبیا، منظور از پسر همان عیسی‌ای مسیح است. همان وجود بی‌گناهی است که خارج از زندان گناه می‌باشد. اشیای نبی صدها سال قبل از تولد عیسی‌ای مسیح و ظهور او، پیشگویی کرده، می‌فرماید: «او (عیسی‌ای مسیح) هیچ گناهی نکرد و مکر بر زبانش یافته نشد. بلکه گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.» به دلیل همین پاکی و بی‌گناهی‌اش بود که توانست برای زندانیان در گناه نزد پدر آسمانی خود یعنی خدای مهربان با خون خود ضمانت کرده ایمان‌آوردگان را از زندان گناه رهایی بخشد. پولس، رسول عیسی‌ای مسیح می‌فرماید: «خدا ما را نجات بخشید، اما نه به وسیله اعمال نیکویی که ما انجام داده بودیم بلکه بر حسب اراده خود و آن فیضی که به وسیله عیسی‌ای مسیح به ما اسیران زندان گناه عطا فرمود. محض فیض نجات یافته‌اید، که این از شما نیست بلکه بخشش خداست و نه از اعمال شما تا به اعمال حسنه خود فخر نکنید.» عیسی‌ای مسیح همان فیضی است که از طرف خدا به طور مجانی به ما بخشیده شده است. یعنی بدون آنکه ما (زندانیان گناه) اعمال نیکی را انجام داده باشیم، به وسیله تسلیم به او از زندان گناه رهایی یافته مستحق آن بهشت جاودان گردیده‌ایم. زنی ننگین و گنهکار که بر طبق شریعت تورات مستحق مرگ و سنگسار شدن بود، به وسیله ایمان و تسلیم به عیسی‌ای مسیح نه

فقط جاننش از مرگ حتمی رهایی یافت، بلکه روح او نیز از زندان گناه رهایی یافته مستحق رفتن به بهشت جاودان گردید. عیسی باجگیری خائن را به نام متی، که از قوم خداپرست باج گرفته به رومیان بت پرست می‌داد، خواند تا خادم ابدی خدا و انسان گردد که نه فقط در حیات خود به خدمت ملکوت و نجات گناهکاران مشغول شود بلکه آنچه را که راجع به خدمات عیسیای مسیح به رشته تحریر در آورده چه در گذشته و حال، بلکه تا انقضای این جهان به جهت ارشاد انسان و هدایت به بهشت مفید بوده و خواهد بود. شخص دزدی که با مسیح به صلیب کشیده شد، با ایمان و تسلیم به عیسیای مسیح وعده داخل شدن به بهشت را از مسیح دریافت داشت و از زندان گناه که برای خود در این دنیا به وسیله اعمال شرارت‌بارش ساخته بود رهایی یافت و داخل بهشت گردید. اعمال و انجام کارهای نیک موجب نجات و رفتن به بهشت نمی‌شوند چون که خوب بودن و نیکویی کردن وظیفه هر انسانی است. عیسیای مسیح به ما می‌گوید، هرگونه عمل نیکویی که از ما به ظهور برسد باید بگوییم که ما غلامان بی‌منفعتی هستیم برای خدا، چون وظیفه خود را به کمال نرسانده‌ایم. هفتصد و پنجاه سال قبل از ظهور عیسیای مسیح، اشعیای نبی پیشگویی کرده گفت: «به دل‌های خائف بگویند که قوی باشید و نترسید، اینک خدای شما می‌آید و شما را نجات خواهد داد. آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوش‌های کران مفتوح خواهد گردید. لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگان خواهد سرایید.» عیسیای مسیح در زمان خدمتش فرمود: «روح خداوند بر من است زیرا مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم. مرا فرستاده است تا شکسته‌دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندا کنم و از سال پسندیده خدا ندا نمایم و جمیع ماتمیان را تسلی دهم.» خود خالق این جهان قبل از تولد عیسیای مسیح درباره او چنین فرموده است: «من که یهوه هستم، دست تو را گرفته نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران گناه را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری، که

در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهند نگریست.»

خواننده گرامی، عیسیای مسیح بر طبق ماموریتی که داشت تا ما را از زندان گناه آزاد ساخته، مستحق بهشت گرداند، بر در قلب‌های ما ایستاده می‌کوبد و در انتظار آن است که ما در قلب‌های خود را به روی او بگشاییم تا داخل شده، تکبر، نفرت، جاه‌طلبی، غیبت، خودخواهی، کینه‌ورزی، پول‌پرستی، شهوات و طمع را که ریشه همه بدی‌هاست از درون دل‌ها بر کند و قلب‌های ما را در تصرف خود گرفته در آن فرمانروا گردد. تا روح محبت، برادری، خدمت، فداکاری، نیکویی، راستی، سلامتی، تقدس و پاکی و آرامش و انسان‌دوستی و صمیمیت و ایمان را در درون دل‌های ما مستقر نماید و شایسته آن گرداند و مقام فرزندخواندگی خود را که به وسیله گناه از دست داده بودیم و به وسیله ایمان و تسلیم به عیسیای مسیح آن را باز یافته‌ایم، تا حیات جاودانی حفظ نماییم.

در خاتمه می‌خواهم بر طبق اعتقاد و ایمان مسیحی عرض کنم که بهشت برای شخص ایماندار به مسیح، بودن با خداست؛ چه در این جهان و چه در آن جهان، و جهنم جدایی از خداست چه در این جهان و چه در آن جهان. انبیای راستین خدا برای همین به این جهان آمدند تا انسان را به بهشت دعوت نمایند. آنانی که دعوت خدا را پذیرفته و به تمام وجود تسلیم فرمان او می‌باشند، در همین جهان در بهشت می‌باشند و زندگی بهشتی دارند. پس جواب ما به سوال بهشت از آن کیست این است که بهشت از آن کسانی می‌باشد که با خدا همکاری دارند و با او زیست می‌نمایند و با ضمانت عیسیای مسیح از زندان گناه نجات یافته به انجام او امر او مشغول هستند.

نوشتار پنجم - زیبایی معنوی

قرائت: اشعیا ۵۳: ۱ و ۵۲: ۱۴

ما انسان‌ها طبیعتاً مشتاق و دل‌باخته زیبایی هستیم. در فصل بهار دوست داریم که به کوه‌ها و دشت‌ها برویم تا از طراوت و زیبایی‌هایی که خداوند به جهان بخشیده است لذت ببریم. برای دیدن آبشارها می‌رویم تا از صدای روح‌افزای آن محفوظ و شادمان گردیم. به طرف جنگل‌ها می‌رویم تا از صدای پرندگان و گل‌های زیبایش و فضای سرسبز آن بهره‌مند شویم. ما هر چیز زیبا و قشنگ را دوست می‌داریم و به آنها عشق می‌ورزیم. گل زیبا، پرندگان زیبا، لباس زیبا، خانه زیبا، فرش زیبا، به خصوص انسان زیبا را بیش از هر چیز دیگری دوست داریم و برایش ارزش خاصی قائلیم و او را احترام می‌نماییم. ما نه فقط مشتاق و دل‌باخته چیزهای زیبا هستیم بلکه آرزوی آن را داریم که خودمان هم زیبا باشیم. هر انسانی دوست دارد که از نظر زیبایی سرآمد همه مردم دنیا باشد. عده زیادی به خاطر زیباسازی اندام‌شان ساعت‌ها وقت صرف می‌کنند و با وسایل مختلف ورزش می‌نمایند تا اندام‌شان زیبا و مورد توجه دیگران قرار گیرد. حتی دست به عمل جراحی می‌زنند. مردم از انواع و اقسام لوازم آرایش و هر آنچه که به زیبایی‌شان بیافزاید استفاده می‌کنند به طوری که همه ساله مبالغ غیر قابل تصویری جهت خرید وسایل زیبایی و زیباسازی خودشان صرف می‌نمایند. به امید اینکه به زیبایی خود بیافزایند و آن زیبایی که دارند از دست ندهند. در هر منزلی انواع آیین‌های بزرگ و کوچک وجود دارد که همه آنها نشانه زیبایی انسان می‌باشد. سوال این است که چرا همه مردم برای زیباسازی خود می‌کوشند. علت این است که هیچکس زشتی و قیافه بد را دوست ندارد بلکه همه از آن نفرت می‌نمایند. در حقیقت چشم و دل انسان زیباپرست است و به همین علت شاعر و سخن‌سرای پارسی، سعدی شیرازی می‌گوید: خوردن سرکه از دست خوش‌روی بهتر از خوردن انگبین از دست زشت‌رویی است.

در قدیم دنبال زیبایی رفتن تقریباً منحصر به زنان بوده است. ولی امروزه مشاهده

می‌کنیم که به طور چشم‌گیری مردان هم در کسب زیبایی هستند و رغبت خاصی دارند. زیبایی ظاهری فریبنده است. برای خیلی‌ها دام و تله می‌شود و ایجاد غرور می‌نماید. خیلی از مردان و زنان هر چند که به سن میان‌سالی رسیده‌اند، اما هنوز ازدواج نکردند چون جویای همسری زیبا و خوش‌اندام می‌باشند. عده‌ای هم دنبال همسران تحصیل‌کرده و پول‌دار می‌باشند. در بین مردم جهان عده‌ای هم هستند که از زیباخواهی چشم می‌پوشند و دنبال زنان و یا مردانی با ظاهری معمولی ولی نجیب می‌باشند. اما نباید زیباپرستی را محکوم کرد چون که علاقمند بودن به زیبایی خود هنری عمومی و چشم‌گیر است و از نظری هم افتخارآمیز و شادی‌بخش و مورد پسند همه می‌باشد. آنانی که زیبایی را دوست دارند برای پاکیزگی خود بیشتر می‌کوشند چون که پاکیزگی بر زیبایی انسان می‌افزاید و جسم را سلامتی می‌بخشد و موجب طول عمر نیز می‌گردد. عده‌ای هم به واسطه زیباپرستی به دام بلا گرفتار می‌شوند. از این جهت مولوی می‌گوید:

عشق‌هایی کز پی رنگی بود
عشق نبود، عاقبت ننگی بود

سلیمان نبی در این باره می‌فرماید: «همسر را به خاطر دو چیزش مگیر، یعنی به خاطر ثروت و زیبایی‌اش، چون که هر دوی آنها به زودی محو می‌گردند. اما به خاطر نجابتش او را بگیر چون که تا به گور همراه او خواهد ماند.» همچنین می‌فرماید: «زیبایی در سطح پوست است، اما نجابت تا به عمق استخوان‌ها فرو رفته است.» ایضا می‌فرماید: «انسان زیبا اما بی‌عقل مانند حلقه زرین در بینی گراز می‌باشد.»

دوستان عزیز، زیبایی واقعی هر انسانی بستگی به اعمال و اخلاق و انسانیت او دارد نه به رنگ و پوست و یا به زیبایی‌اش چون که اعمال ناشایست و اخلاق ناپسند و روش غیر انسانی، زیبایی ظاهری انسان را از ارزش می‌اندازد اما بر

عکس، اگر شخصی صورتی نازیبا دارد، اما اعمالش نیکو خداپسندانه است، هم ظاهر و هم باطنش را زیبا می‌گرداند و قابل اعتماد می‌سازد. هر ساله عدهٔ زیادی به شهر همدان می‌روند تا مقبرهٔ استر، ملکهٔ خشایارشا، امپراتور ایران را زیارت نمایند. چون او قوم یهود را از قتل‌عام شدن نجات داد و به مقام رفیعی رساند. از آن زمان به تا حال، یهودیان عیدی را به نام فوریم به یادگاری روز نجات قوم اسرائیل بر پا می‌دارند و در آن به شکرگزاری و عبادت مشغول می‌شوند و نسبت به استر و کاری که او کرد احترام قائل می‌گردند. استر به قدری کردار و رفتارش مخصوصاً فداکاری او در راه نجات قومش چشم‌گیر و مورد تحسین بود که لازم نیست راجع به زیبایی ظاهری‌اش چیزی گفته شود. زیرا که اعمال پسندیدهٔ او همه چیز را تحت الشعاع قرار داده است. به طوری که تا به امروز مورد توجه بسیاری می‌باشد (رجوع شود به کتاب استر در عهد عتیق کتاب مقدس).

یوسف نیز هم از نظر قیافهٔ ظاهری و هم از نظر باطن بسیار زیبا و قابل تحسین بود. چون که بر فساد اخلاق زن فوطیفار غالب گردید و تا به امروز زندگی پاک او و زیبایی‌اش زبازد همهٔ خداپرستان جهان می‌باشد. اما زیبایی زن فوطیفار محو و زندگی ننگینش بر صفحهٔ تاریخ دین و دنیا در جهان ثبت گردیده است. بنا به گفتهٔ سلیمان نبی، زیبایی زن فوطیفار چون حلقهٔ زرین در بینی گراز بوده است (پیدایش ۳۹: ۱).

داوود در زندگی‌اش مرتکب اعمالی گردید که موجب شکست اخلاقی و اجتماعی او شد. در حقیقت صورت و سیرت او را نازیبا ساخته بود. اما توبه و بازگشت او از بدی و گناه، به او زیبایی خاصی بخشید. مخصوصاً با نوشتن کتاب زبور که بزرگ‌ترین و معروف‌ترین کتاب دعا و نیایش جهان به حساب می‌آید، زشتی‌های زندگی او را پوشانیده، صورت و سیرت و زیبا و احترام خاصی به او

بخشیده است. انسان حقیقی و آدم واقعی بایستی در اعمال و اخلاق و در خدمت و خدمت‌گزاری و فداکاری، زیبایی داشته باشد. چنانکه سلیمان نبی می‌فرماید: «زینت انسان احسان اوست.»

روزی طفلی در معرض هلاکت قرار گرفت. زنی با فداکاری و از خودگذشتگی آن طفل را از خطر آتش بیرون کشیده نجات داد. اما دست‌های آن زن فداکار در اثر حرارت آتش سوخته شد، به طوری که بسیار زشت و ناپسند به نظر می‌آمد و مورد تنفر قرار گرفته بود. هنگامی که آن طفل به سن بلوغ رسید و جوانی نیرومند گردید، دست‌های آن مادر را کراراً بوسه زده و محبت می‌نمود و می‌گفت: «این دست‌ها برای من زیباترین دست‌هاست که در دنیا دیده‌ام چون که مرا از مرگ به حیات منتقل ساخته است.» زیبایی آن مادر در فداکاری‌اش نسبت به آن طفل، در عمل ظاهر گردید. آن فداکاری به او زیبایی سیرت و صورت بخشید و ظاهر و باطنش را زیبا ساخت.

ما عکس‌های متفاوتی از عیسای مسیح دیده‌ایم که برای ما بسیار زیبا و قابل توجه می‌باشند. دوست داریم که آنها را به دیوار اتاق‌های خود بیاویزیم و به آنها نگاه کنیم. برای همه ما ضرورت دارد بدانیم که این تصویرها حقیقی و واقعی نیستند بلکه از روی حدس و گمان آنها را کشیده‌اند.

اشعیای نبی در باب ۵۳: ۲-۴ کتاب خود صورت و سیرت واقعی عیسای مسیح را این طور نشان داده است: «او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غم‌ها و رنج‌دیده و مثل کسی که روی‌ها را از او بپوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوردیم. لکن او غم‌های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را حمل نمود.» آیا به نظر شما در چنین صورتی زیبایی دیده می‌شود؟ انسانی که مرگش

در جلوی چشمانش مجسم شده و امیدش از همه جا و همه کس قطع گردیده و تقاضایش از طرف خدا هم رد شده است، آیا می‌توان زیبایی را در صورتش مشاهده نمود؟ کسی که از شدت درد و رنج و اضطراب، عرقی چون قطرات خون از صورتش بر زمین فرو می‌ریزد، آیا زیبایی در چنین صورتی نمایان است؟ شخصی مظلوم که عده‌ای شبانه با چوب و چماق به او حمله‌ور شده و رفقایش او را ترک کرده و از معرکه می‌گریزند و خودش تنها در مقابل دشمنانش بدون دفاع می‌ماند، آیا در صورتش زیبایی نهفته است؟ عده‌ای به ظاهر دین‌دار و خداپرست ولی در اصل از حقیقت الاهی دور هستند، وجودی مقدس و خدمت‌گزار به جامعه بشری را، به طور ناحق و غیر عادلانه بازپرسی و محاکمه نموده و محکوم به مرگ بر صلیب نمودند. آیا در صورتی که محکوم به مرگ است زیبایی دیده می‌شود؟ آیا شخصی که تمام قوم یک‌صدا تقاضای مرگ او را بر صلیب داشته‌اند و در زیر ضربات تازیانه بی‌رحمانه قوم خود دقایق مرگ‌باری را می‌گذرانند، آیا زیبایی در صورتش مشاهده می‌گردد؟ آیا کسی که تاجی از خار بر سرش گذارده و لباسی سرخ و مسخره‌آمیز به او پوشانده‌اند و آب دهان به صورتش می‌اندازند و به صورت محزونش سیلی می‌زنند و بر سرش می‌کوبند و می‌گویند نبوت کن که چه کسی تو را کتک زد، صورت او می‌تواند زیبا باشد؟ شخصی که باری فوق طاقت و توانش بر دوش او گذاردند، یعنی صلیبی سنگین که به طور افتان و خیزان آن را به طرف تپه جلعتا حمل می‌نمود، آیا صورتش در زیر چنین بار سنگینی زیبا جلوه می‌کرد؟ در جلوی چشمان خود شخصی را مجسم کنیم که بر دست‌ها و پاهایش میخ می‌کوبند و به صلیب می‌کشند. آیا در صورت او زیبایی مشاهده می‌شود؟ آیا ما می‌توانیم مشتاق دیدن و نگریستن به صورت شخصی مرده باشیم که در تابوت سیاهی نهاده شده است؟ آیا زیبایی در صورت آن مرد مشاهده می‌شود؟

دوستان عزیز، بنا به پیشگویی اشعیای نبی که هفتصد و پنجاه سال قبل از تولد عیسیای مسیح می‌زیست، در عالم نبوت و پیش‌دانی خدا درباره رنج و درد صلیب

عیسای مسیح پیشگویی کرده و نشان داده است که او به جهت نجات جان انسان‌ها از گناه با این مشکلات روبرو می‌گردد. نکتهٔ مورد توجه در اینجا این است که اشعیای نبی می‌فرماید که عیسای مسیح را نه صورتی است و نه جمالی و چون او را می‌نگریم منظری ندارد که مشتاق او گردیم. بلکه او خوار و نزد مردمان مردود شد به طوری که را به حساب نیاوردیم. قوم یهود تا به امروز عیسی را طفلی نامشروع می‌دانند، آیا برای قوم یهود صورت عیسای مسیح زیبا به نظر می‌رسد؟ البته صورت عیسای مسیح برای آنها زیبا نبود، چون که بار سنگین گناهان بشر بر قلب و دوش او سنگینی می‌نمود و جرم گناهان بردگان شیطان را بر خود متقبل گردید و برای خطاکاران، افسرده و داغدار شده بود. از این جهت صورت عیسای مسیح نازیبا و محزون جلوه می‌کرد. لازم است که این نکته را بپذیریم و قبول کنیم که عیسای مسیح در قیافه و صورت ظاهری زیبا و دلربا نبود، بلکه در ذات و صفات و اخلاق و انسانیت چون خالق این جهان بزرگ و زیبا و پسندیده و قابل قبول و دوست‌داشتنی بوده و می‌باشد. عیسای مسیح در رفتار و کردار و در صورت و سیرت و محبت باطنی در اعلی‌ترین مقام خدایی بود و هست و خواهد بود. پولس رسول زیبایی او را برای ما توصیف نموده می‌فرماید: «هر چند عیسای مسیح در سیرت و صورت خدا بود، اما با خدا بودن را غنیمت نشمرد بلکه صورت غلام را بر خود گرفت و در شباهت مردمان ظاهر گردید و تا به موت صلیب مطیع اوامر پدر خود و نقشهٔ ملکوتی‌اش بود. از این جهت خدا او را به غایت سرافراز گردانید و نامی را که فوق جمیع نام‌هاست به او عطا نمود تا هر زانویی از آنچه بالا در آسمان است و از آنچه پایین بر زمین است در حضور او خم شده و هر زبانی اقرار نماید که او خداوند است برای تمجید خدای پدر.» خدا بر سر کوه، زیبایی و جلال و کبریایی خود را بر عیسای مسیح فرو ریخت، به طوری که صورت او درخشان و لباسش چون برف سفید و نورانی گردید، در آنجا صورت زیبا و ملکوتی عیسای مسیح بر پطرس و یعقوب و یوحنا آشکار شد.

صورت عیسی‌ای مسیح برای مخالفین و بی‌ایمانان زشت و ناپسند بود. اما متی با جگر صورت او را زیبا یافت که شغل و کار و مقام پر درآمد خود را رها کرده دنبال مسیح که جای سر نهادن هم نداشت روان گردید و سرسپرده او شد. متی تمام عمر خود را در پی مسیح بود، چون که هم صورت و هم سیرت او را زیبا یافت. برای پولس رسول که در ابتدا مسیحیان را به قتل تهدید نموده و به زندان می‌افکند، صورت عیسی‌ای مسیح زشت و ناپسند بود. اما با مشاهده صورت او در راه دمشق از عمل نادرست خود دست کشیده، خادم مسیح گردید و در بنای کلیسای خدا و تبشیر کلام او به بت پرستان تا به مرگ امین مانده، خدمت‌گزار ملکوت عیسی‌ای مسیح گردید. صورت و سیرت عیسی‌ای مسیح برای مرتا و مریم بسیار زیبا و قابل توجه بود. چون که برادر مرده او را چهار روز بعد از مرگ از قبر برخیزانید.

صورت و سیرت عیسی‌ای مسیح در حقیقت برای آن زنی که به جرم زنا از طرف روسای قوم یهود به سنگسار شدن محکوم شده بود، به تمام معنا زیبا و دوست‌داشتنی بود. چون که با کلمات حکمت‌آمیزش او را از مرگ حتمی رهانید.

صورت و سیرت عیسی‌ای مسیح برای شخص بارتیمائوس کور قابل پرستش بود، چون که چشمان کور او را بینا ساخته جهانی را در مقابل چشمان او قرار داده، به نور روی خالق منور و شادمان گردید. صورت دکتر سعیدخان کردستانی معمم با درک حکمت و خداوندی عیسی‌ای مسیح چنان دگرگون گردید که دین آبا و اجدادی خود را رد کرده و صلیب خود را برداشته و تمام عمر خود را به تبشیر کلام حیات بخش عیسی‌ای مسیح و مداوای بیماران پرداخت. بر سنگ آرامگاهش که در شهر همدان در کنار آرامگاه سربازان آمریکایی که در جنگ جهانی اول کشته شده‌اند، آیه‌ای از انجیل که پولس بر آن تاکید زیادی داشته نوشته شده که چنین است: «قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد.» دکتر

سعیدخان کردستانی صورت و اعمال مسیح را زیبا و دل‌پذیر یافت که صلیب خود را برداشته در پی او روان گردید.

دوستان عزیز، هرگاه بر حسب ظاهر قامتی کوتاه و صورتی نازیبا داریم، از داشتن چنین حالتی رنجیده خاطر و ناراحت نباشیم، چون خدای مهربان عملی زیبا در ایمان به عیسای مسیح به ما بخشیده است که کلیه نازیبایی‌های ما را چه ظاهری و چه باطنی مبدل به زیبایی معنوی نموده است. سلیمان نبی می‌فرماید: «جمال و زیبایی باطل است. اما کسی که مطیع خداوند است ممدوح او می‌باشد. خداوند به وسیله عیسای مسیح ما را برای این دعوت می‌نماید تا در اعمال و گفتار و رفتار و اخلاق و در صورت و سیرت زیبا باشیم. چون که این طریق واقعی یک انسان واقعی و ایماندار حقیقی به خدا و عیسای مسیح می‌باشد که بهترین سرمشق و نمونه برای ما خود عیسای مسیح است. شعرا و عرفا در وصف صورت‌های ظاهری ما نیکو توصیف نموده‌اند که مولوی در این رابطه می‌گوید:

آنچه بر صورت، تو عاشق گشته‌ای
چون برون شد جان، خرابش هشته‌ای
صورتش برجاست، این سیرت ز چیست؟
عاشقا وا جو، که معشوق تو کیست؟
تابش خورشید بر دیوار تافت
تابش عاریتی دیوار یافت
چون فرشته بود، همچون دیو شد
کان ملاحه اندر و عاریه بود
کان جمال دل، جمال باقیست
دو لبش از آب حیوان ساقیست
خود چو آبست و هم ساقی و مست

هر سه یک شد چون طلسم تو شکست
صورت ظاهر فنا گردد بدان
عالم باقی بماند جاودان
صورت ظاهر فنا گردد بدان
عالم باقی بماند جاودان
صورت ظاهر و زیبا هیچ نیست
گر تو داری سیرت زیبا بیار
از درون خویش این آوازا
منع کن تا کشف گردد رازها
ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز
چشم نرگس را از این کرکس بدوز
دور، دور عیسی است ای مردمان
بشنوید اسرار کیش او به جان
در ره عیسی جان سپارم، سر دهم
صد هزاران منتش بر جان نهم
شکر یزدان را و عیسی را که ما
گشته‌ایم این دین حق را رهنما

بر ما ایمانداران به عیسی مسیح لازم است که در طول عمر خود برای آنچه که خداوند مهربان به ما داد و می‌دهد، شکرگزار باشیم و به خصوص نسبت به محبت بی‌کران او، که در عیسی مسیح به زیبایی تمام به جهان بخشیده است.

نوشتار ششم- نیکویی برای مرگ انسان

می‌خواهیم با هم دربارهٔ مطلبی بزرگ و مهم بحثی داشته باشیم. مطلبی که برای همه کس ناخوشایند، یأس‌آور و وحشتناک می‌باشد و هیچکس مایل نیست که به

آن گوش بدهد، و آن موضوع مرگ است که هر ذی‌حیاتی از شنیدن آن گریزان می‌باشد. هراس و وحشت ما از مرگ بدین جهت است که با نظری درست به مرگ نگاه نمی‌کنیم و حاضر نبوده و نیستیم که به نکات مثبت مرگ هم توجهی حقیقی بیندازیم. به همین منظور در این فصل می‌خواهیم نگاهی مختصر به نکات مثبت مرگ بیندازیم، به طوری که از ترس و وحشت و بدبینی ما بکاهد و بدانیم که خداوند ما عیسای مسیح خداوند مهربان را به ما معرفی نموده، ما را چون خودش فرزندان او می‌خواند و به ما هم می‌فرماید که خدا را پدر آسمانی خود بخوانید. خدایی که روح انتقامجویی در او نیست و ما را هم مورد انتقام قرار نمی‌دهد بلکه آنچه بر ما واقع می‌گردد در اثر راه و طریق نادرستی است که ما خودمان در پیش می‌گیریم. جرم گناهان ما در انجام گناه پشت سر ما به ما می‌رسد. همان طوری که پولس رسول می‌فرماید، آدمی هر آنچه که بکارد همان را خواهد دروید و انسان که دارای جسم و خون است نمی‌تواند وارث ملکوت خدا گردد و لازم است که جسم او متبدل گردد، یعنی بدن او به بدنی ملکوتی و آسمانی مانند بدن فرشتگان تبدیل شود که نه پیر و فرسوده می‌شود و نه می‌میرد، بلکه جاودانی و ابدی می‌شود. پس مرگ انسان را متبدل می‌سازد و او را به مقام اصلی می‌رساند. در این صورت نبایستی از مرگ وحشتی داشته باشد.

خیلی از انسان‌ها سوال می‌کنند و می‌گویند که مرگ برای چه به سراغ ما می‌آید. حال می‌خواهیم به نکات مثبت این مرگ هم توجهی داشته تا نکات خوب و پر ارزش آن را نیز درک کنیم. امروز می‌خواهیم بدانیم که این مرگ ویرانگر، نفاق‌افکن، جگرسوز، و معدوم‌کننده برای چه به سراغ انسان می‌آید. مرگ به سراغ انسان می‌آید تا به درد و رنج‌ها و ناکامی‌های زندگی چندین ساله ما خاتمه دهد و به مرض‌های علاج‌ناپذیر ما پایان بخشد. مرگ می‌آید تا روح جاه‌طلبی و جنگ‌جویی و خودخواهی و مقام‌پرستی را از وجود ما ریشه‌کن نماید و خواهش‌های شهوانی و جسمانی و غیر انسانی را از درون دل‌های ما معدوم سازد.

مرگ به سوی انسان می‌آید تا ریشه طمع و پول‌پرستی و غرور و خودخواهی را از افکار ما برکند. مرگ به این قصد به سراغ ما می‌آید تا چشمان پر از شهوت و ناپاکی و ننگین‌کننده ما را متوجه دنیای پر از پاکی و تقدس سازد. مرگ به طرف ما می‌آید که تمامی بدی‌ها و کینه‌توزی‌ها و دشمنی‌ها را که مایه درد و رنج خاطر می‌گردند از افکار ما بزداید. برای این مرگ به سراغ ما می‌آید تا تن خسته و ناتوان و مریض ما را به آرامش و آسایش جاودانه دعوت کند. مرگ به سراغ ما می‌آید که بارهای سنگین و طاقت‌فرسای زندگی را که قدرت و توان ما را هر روزه فرسوده‌تر می‌سازد از دوش ما بردارد. مرگ می‌آید تا ما را از چنگال درد و رنج پیری و ضعف و ناتوانی و فرسودگی روزگار آزاد گرداند. مرگ می‌آید تا از زیر بار گناहانی که موجب جدایی بین ما و دوستانمان گردیده برهاند و به خصوص آن خطایایی که بین ما و خالقمان را تاریک ساخته و از محبت او روگردان نموده و خجالت‌زده هستیم، ما را به سوی محبت پدرانه او بکشاند و در زندگی پر از مهر و محبت خداوندی‌اش منظور دارد. مرگ ماموریت دارد تا انسان را از کلیه نگرانی‌های حال و گذشته نجات بخشد. مرگ ماموریت دارد که ما را به سوی زندگی ابدی که خدا به وسیله انبیای راستین خود و رسولانش به ما وعده داده است، ببرد. مرگ می‌آید تا حقیقت کلام خدای زنده را درباره زندگی پس از مرگ و حیات جاودانی که در کتاب مقدس به ما رسیده است مکشوف گرداند. مرگ می‌آید تا آنچه که در زندگی پس از مرگ وجود دارد به ما نشان دهد. مرگ می‌آید تا ما را با انبیا و مقدسین همدم و هم‌صحبت سازد. مرگ انسان را به جایی می‌رساند که جلال و جمال و کمال و کبریایی خدای واحد حقیقی را مشاهده نماید و با فرشتگان مقرب درگاهش او را پرستش و عبادت نمایند.

مرگ می‌آید تا ما را از خواب غفلت بیدار کرده بفهماند که تا چه حدی نسبت به زندگی پس از مرگ کند و ناباور بوده‌ایم. مرگ می‌آید که ما را از هر ناراستی و خطا و سرکشی از فرمان خدا طاهر و پاک سازد و مقبول درگاه پدر آسمانی

گرداند. مرگ در حقیقت بیدارکنندهٔ انسان از خواب غفلت و ناباوری نسبت به حقایق الهی است. مرگ یکی از طبیعی‌ترین واقعیات زندگی هر ذی‌حیاتی است و بزرگترین نظم و ترتیب عالم الهی است برای انسان.

دوستان عزیز در این صورت نبایستی از مرگ وحشتی داشته باشیم، بلکه بایستی مرگ را دوستی پاک‌باز و رفیقی شفیق برای خود بدانیم و از آمدنش شادمان و خرسند باشیم. چون که مرگ حقیقی، مسلم، قابل‌تحسین و تمجید است. دوستان عزیز، مریضی را در جلوی چشم خود مجسم نمایید که سالیان متمادی در بستر بیماری خوابیده و به‌طور مداوم از درد و رنجی که از مرض علاج‌ناپذیرش می‌برد، شبانه‌روز می‌نالده؛ به طوری که دوستان و اقوامش و حتی همسایگان از درد و رنج و مرض او رنج می‌برند. چون به قدری پیر و رنجور و ناتوان گردیده که قادر به برخاستن و راه رفتن نمی‌باشد. در هر امری احتیاج به کمک دیگران دارد. عقیدهٔ ما دربارهٔ چنین شخص مریضی چیست؟ آیا آرزوی ما از خدا این است که چند سالی دیگر زنده بماند و درد و رنج بکشد؟ گمان نمی‌رود که هیچ شخصی چنین آرزویی برای زنده ماندن چنین مریضی داشته باشد و از خداوند بخواهد که چند سالی دیگر در چنین حالتی بماند. بلکه همهٔ فامیل و اقوام و دوستان ترجیح می‌دهند تا مرگ برایش آرامش بیاورد و از این همه درد و رنج آزاد گردد. زیرا که آخرین درمان برای شفای چنین مریضی، مرگ است. چنین مریضان و دردمندانی بر روی کرهٔ زمین بی‌شمارند. اگر مرگ ماموریت خود را دربارهٔ آنها به موقع انجام ندهد و هیچ یکی از آنها نمیرند، آیا کرهٔ زمین برای سکونت قابل زندگی خواهد بود؟ گمان نمی‌رود که هیچ انسان بالغ و عاقلی به چنین عملی رضایت داشته باشد. به‌طور معقول لازم است که فکر کنیم، اگر اجداد هر یکی از ما تا به حال همگی زنده مانده بودند، هر یکی از ما حالا دارای چند مریض پیر و ناتوان بودیم که مانند اطفال نوزاد بر روی زمین می‌لودیدند؟ آیا ما می‌توانستیم که از همهٔ آنها پرستاری کنیم؟ و یا اینکه محل خواب و خوراک کافی برای

نگهداری آنها تهیه نماییم و یا اشخاص کافی برای نگهداری و توجه آنها داشتیم؟ و یا اینکه از منازل و محل سکونت ما بوی خوشی به مشام دیگران و ما می‌رسید؟ البته جواب همه این سوال‌ها برای همگان منفی است. پس لازم است که ما به درگاه خالق این جهان و آفریننده خود شکرگزار باشیم. برای اینکه همه چیز را از روی حکمت بالغه خود، نیکو نظم و ترتیب داده است.

بنابراین لازم است که قبول داشته باشیم وجود مرگ در نظم و ترتیب این جهان هستی لازم و ضروری است و بدون مرگ اوضاع جهان به هم می‌خورد و موجب می‌شود با صدای گوش‌خراشی مرگ را بطلیم چون که یگانه راه‌هایی و نجات انسان از امراض لاعلاج و پیری مرگ است. پس مرگ می‌آید تا دردمندان را برداشته با خود ببرد و از درد و رنج این جهان نجات دهد. در حقیقت فرا رسیدن دم مرگ برای هر ذی‌حیاتی جای شکرگزاری دارد، نه ترس و وحشت و عزاداری و ماتم و ...

دوستان عزیز، آیا با داشتن دلایل فوق و آن همه اعمال مثبتی که از مرگ به دردمندان بدون علاج و پیران از کار افتاده و بدون سرپرست و ناتوان می‌رسد، جای گله‌مندی و یا شکایتی از مرگ وجود دارد؟ البته جواب این سوال هم خیر است. پس برای هر انسانی لازم و ضروری است که به خدای واحد حقیقی و آفریننده عالم هستی و به وعده‌های امین عیسی‌ای مسیح خداوند و به رسولان برگزیده و راستین او، درباره زندگی پس از مرگ و حیات جاودانی اعتقاد و ایمان داشته مومن و متدین بماند و از فرا رسیدن ساعات دم مرگ وحشت و هراسی نداشته باشد بلکه قبول کند که مرگ پایان این زندگی نیست بلکه مرگ برای شخص مومن به خدا، شکستن در زندان فنا و رسیدن به بقا می‌باشد. برای شخص ایماندار به خدا و به کلمات ملکوتی او و انبیای راستین او، بهشت زندگی با خدا می‌باشد، چه در این جهان و چه در جهان پس از مرگ و نیز جهنم جدایی

از خداست؛ چه در این جهان و چه در دنیای پس از مرگ.

کسانی که طالب حیات و زندگی پس از مرگ و بودن با خدا می‌باشند، لازم است که در همین جهان و همین الان رابطه‌ی زندگی بهشتی خود را با خالق خویش برقرار و استوار سازند. تا هنگام مرگ و ترک این زندگی موقت با کمال اعتماد و اطمینان به دعوت سماوی خدا لبیک گفته به عالم ملکوتی صعود نمایند و با مومنین و مقدسین و انبیای راستین خدا ساکن گردند. برای آنانی که به زندگی پس از مرگ و حیات جاودانی خدا ایمان ندارند، لازم است که به زحمات انبیای خدا و رسولان او توجه داشته باشند تا حقیقت تعالیم عیسای مسیح برای‌شان روشن گردد.

در تمام طول تاریخ دین‌داری، پیام‌آوران خدا به هر محل و مکانی که رفته‌اند تا مردم را ارشاد نمایند، با شدیدترین برخورد و شکنجه و آزار از طرف دنیای بی‌ایمان روبرو شده‌اند. چون می‌خواستند بت‌پرستان و بی‌دینان را از پرستش بت‌ها باز دارند و به سوی خدای حقیقی و ایمان و توبه به او هدایت کنند تا نجات یافته، رستگار گردند. اما آنان خدایان یعنی بت‌های خود را به جهت پرستش از خدای حقیقی برتر دانسته به ضد رسولان خدا برخاسته و عده‌ای را به دار آویختند و عده‌ای را قیراندود کرده به آتش کشیدند تا میدان جشن‌های بی‌دینی خود را روشن سازند. عده‌ای دیگر را با شمشیر به قتل رساندند و بعضی‌ها را با اره دو نیم کرده و بعضی را در سیاه‌چال‌ها افکندند و بعضی را وارونه به صلیب کشیدند.

پس اگر زندگی پس از مرگ و حیات جاودانی وجود نداشته باشد، این رسولان خدا چرا حاضر به قبول این گونه زحماتی شده و جان پر ارزش خود را فدا ساختند؟ آیا این انبیا و رسولان خدا فاقد عقل و ادراک بودند؟ در صورتی که هیچکس نمی‌تواند فداکاری و از خودگذشتگی آنها را از بی‌دانشی آنها بداند. ما

نیز امروزه نمی‌توانیم آنها را فاقد عقل و حکمت و نیکویی بدانیم چون که دانش و دین‌داری و حکمت آنها را از گفتار و نوشته‌های آنها درک می‌کنیم. از این جهت ما بایستی ایمان و اعتقاد خاصی نسبت به گفتار و نوشته‌های آنها داشته باشیم چون که از طرف خدا هدایت یافته و پر از روح‌القدس بودند. آنها به گفتار انبیا و حیات پس از مرگ ایمان و اعتقاد داشتند و به وعده‌های خدا دربارهٔ حیات پس از مرگ اطمینان نموده و یقین داشتند که خدا نیکوست و راست می‌گوید و پس از مرگ ایمانداران به ملکوت جاودانی خدا خواهند پیوست. پس به این نتیجه می‌رسیم که منکرین زندگی پس از مرگ، حیات جاودانی در کنار عیسای مسیح خداوند را از دست می‌دهند و خود خالق این عالم را نیز با این عقیدهٔ خود رد می‌نمایند. این افراد، عیسای مسیح و تعالیم ملکوتی و حیات‌بخش او و کتب مقدسه را که منبع و سرچشمهٔ کلیهٔ نیکویی‌های الهی هستند رد کرده و بی‌ارزش می‌دانند. این اشخاص در همین جهان گمراه گشته و جدا از خدا زیست می‌نمایند. این جدایی برای آنها جهنم محسوب می‌شود ولی نمی‌دانند. عده‌ای قبول دارند که پیری و فرسودگی قسمتی از مراحل زندگی طبیعی هر انسانی است. یعنی هر ذی‌حیاتی که به وجود می‌آید، نمو می‌کند و به کمال می‌رسد و همانطور به مرور زمان پیر و فرسوده شده به اصل خود بر می‌گردد. این مطلب حقیقت و واقعیت دارد که جسم انسان از آب و خاک و هوا تشکیل یافته چنانکه در کتاب مقدس می‌گوید، خدای خالق در آن جسمی که در ابتدا به نام آدم خلق نمود با دمیدن روح حیات در جسم او نفس زنده شده است (پیدایش ۲: ۷). بدنی که از آب و خاک آفریده شد با روحی که خالق در او دمید دارای حیات و زندگی گردید. پس هر آنچه که موجب تشکیل بدنی به نام انسان شد، بعد از مدتی زندگی، آن سه چیز یعنی آب و خاک و روح حیات‌بخش الهی از همدیگر جدا شده هر یک به اصل خود می‌پیوندند. آب به آب و خاک به خاک و همان طوری که سلیمان نبی می‌فرماید، روحی که از طرف خدا عطا گردیده به سوی خدا صعود خواهد نمود (جامعه ۱۲: ۷). مولوی در این باره می‌گوید:

هر کسی کو دور ماند از اصل خویش باز جوید روزگار وصل خویش

یعنی همان طوری که با سه عنصر اصلی، انسان به وجود آمد، روزی هم می‌رسد که با جدا شدن آنها از همدیگر آن وجود از نظرها محو می‌گردد. اما فراموش نشود که آن سه عنصر بدون کم و کاست سر جای شان باقی و جاودانند. به دلیل اینکه در آب و خاک عالم هستی کم و کاستی به وجود نمی‌آید. در عالم روح نیز که باقی و جاودانی است، همین طور می‌باشد. هیچ کدام فناپذیر نیستند. چون انسان از این سه به وجود می‌آید که جاودانی هستند. پس باید قبول کنیم که انسان ابدی است و نه فناپذیر.

تعداد زیادی از مردم عقیده دارند که همه چیز از طبیعت می‌باشد. اما نباید فراموش کنیم که طبیعت فاقد عقل و معرفت است. در این صورت بایستی عقلی وجود داشته باشد که آنچه در آسمان و زمین و دریا است به وجود آورده است و حفظ می‌کند و نگه می‌دارد که ما آن را عقل کل می‌نامیم. یعنی خدایی که هر ذی‌حیاتی را حیات بخشیده و می‌بخشد و او قادر است که به روح‌های ملکوتی ما بدنی روحانی و ملکوتی بخشد. یعنی بدنی روحانی و ملکوتی مانند بدن فرشتگان که نه پیر می‌شوند و نه می‌میرند، بلکه در ابدیت زیست می‌نمایند.

دوستان عزیز، بزرگترین وعده خدا برای انسان زندگی ابدی و جاودانی است که در جهان آینده و پس از مرگ به ما داده است. در دینی که زندگی پس از مرگ در آن مطرح نباشد، در حقیقت نبایستی آن را دین نامید. زیرا ایماندار با امید به حیات ابدی زحمات و خدمات پر درد و رنج تبلیغ دین را متقبل می‌گردد. عیسیای مسیح می‌گوید: «حیات جاودانی برای انسان آن است که خدا را واحد حقیقی و عیسیای مسیح را که او فرستاده بشناسند و از شریعت وی که محبت است پیروی

نمایند.»

اوحدی مراغه‌ای اصفهانی در تایید اینکه برای تسلیم‌شدگان به خدا زندگی ابدی وجود دارد و خود نیز به آن معتقد و مومن است، می‌گوید:

چون شد دل زان او هرگز نمیرد
چو خورد از خوان او هرگز نمیرد
به سر می‌گردم از عشقش چو دانم
که سرگردان او هرگز نمیرد
تن عاشق بمیرد از جدایی
و لیکن جان او هرگز نمیرد
به دردش گر دلم زین پیش می‌مُرد
پس از درمان او هرگز نمیرد
تنم را پر شود پیمانۀ عمر
ولی پیمان او هرگز نمیرد
به زندان عزیزی در شد این دل
که در زندان او هرگز نمیرد
روان اوحدی را هست حکمی
که بی‌فرمان او هرگز نمیرد

عیسای مسیح می‌فرماید: «من برای این آمده‌ام تا شما حیات یابید و آن را بیشتر تحصیل نمایید» همچنین هنگامی که در عزای مرگ ایلعازر، برادر مرتا و مریم شرکت نموده بود به آنها فرمود که برادر شما زنده می‌شود. مرتا در جواب عیسی گفت: «ای آقا می‌دانم که او در روز بازپسین خواهد برخاست.» عیسای مسیح به مریم گفت: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آرد اگر مرده باشد زنده گردد و اگر زنده باشد و به من ایمان آورد، هرگز نخواهد مرد.» مرتا گفت:

“بلی آقا، من ایمان دارم که تو مسیح پسر خدا هستی.”

پولس رسول در رساله خود به مسیحیان روم می‌فرماید: «زیرا می‌دانیم هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود عمارتی از خدا داریم؛ خانه‌ای ناساخته شده به دست‌ها و جاودانی در آسمان‌ها. آنکه ما را برای این ساخت خداست که بیعانه روح را به ما می‌دهد. و این را نیز می‌دانیم تا وقتی که در این بدن ساکن هستیم از خداوند دور می‌باشیم. چونکه با ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار. لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هر کس نتیجه اعمال بدنی خود را بیابد بر حسب آنچه که کرده باشد چه نیک و چه بد.»

«و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: “اینک خیمه خدا با آدمیان است که با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد نمود و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر روی نخواهد نمود. زیرا که چیزهای کهنه در گذشت و اینک همه چیز تازه شده است.” و آن تخت‌نشین گفت: “من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. هر که تشنه باشد از چشمه آب مفت خواهم داد و هر که غالب آید وارث همه چیز خواهد گردید و من او را خدا خواهم بود و او نیز مرا پسر خواهد بود.” و دیگر درد و رنج و مرض و مرگ و تاریکی و ظلمت وجود نخواهد داشت و محتاج آفتاب نخواهند گردید. چون که نور روی خدا همه جا را منور می‌نماید و آنانی را که به جهت شهادت به عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکرده و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفته بودند زنده شده با مسیح خواهند زیست و موت بر آنها دیگر تسلطی ندارد چون که کاهنان خدا و مسیح خواهند بود.»

دوستان عزیز، چنانکه عیسای مسیح می‌فرماید، خدا خالق بدن‌ها و پدر روحانی ما می‌باشد و ما فرزندان او محسوب می‌شویم. خدا به ما که فرزندان و مخلوق

دست‌های او هستیم، نظر لطف دارد. برای ما جهنم و دریاچه آتش نساخته و برای غض، ما را خلق نکرده بلکه به جهت حیات جاودانی. این ما هستیم که با اعمال نادرست و خطاآلود خود زندگی را برای خودمان جهنم می‌سازیم و در آن غلطانیم. مسیح آمد تا ما را از دریاچه آتشی که خود با اعمال نادرست در درون خود ساخته و افروخته‌ایم برهاند. این نجات و رهایی به وسیله تسلیم و ایمانی است که به فداکاری عیسای مسیح داریم.

به غیر ره عیسی هر که ره گزید
او هرگز به منزل نخواهد رسید

نوشتار هفتم - میلاد عیسای مسیح همگانی است

قرائت: لوقا ۲: ۱-۲۱

چرا عده زیادی همانند مسیحیان در مواقع عید میلاد عیسای مسیح در خانه‌های شان درخت کاج بر پا می‌دارند و جشن و سرور راه می‌اندازند، در صورتی که مسیحی نیستند؟

در مواقع عید میلاد عیسای مسیح در بسیاری از کشورهای جهان مردم با شادی و سرور فراوان، هر ساله خود را برای برگزاری عید میلاد عیسای مسیح آماده می‌سازند. در چنین روزی آنها در منازل خود، درخت کاج بر پا می‌کنند و با کمال دقت، آن را با چراغ‌های رنگارنگ و زیورآلات مختلف به طور بسیار زیبایی می‌آریند. همین طور در کلیه کلیساهای دنیا جلسات پر شور و شغفی ترتیب داده می‌شود که راجع به میلاد عیسای مسیح و تاثیر آن در قلوب مردم جهان، موعظه و سخنرانی می‌شود و صدای سرودهای شادی‌بخش مسیحی و موسیقی خوش‌نوا به گوش می‌رسد و به احترام روز تولد عیسای مسیح شعرها خوانده می‌شود و تا مدتی سخنرانی‌های واعظین مربوط به وقایع تولد او می‌باشد. در سرتاسر جهان،

ایمانداران به عیسای مسیح کارت‌های زیبایی به همدیگر رد و بدل می‌کنند و هدایایی برای همدیگر ارسال می‌دارند. هر چند این جشن به دنیای مسیحیت تعلق دارد، اما عده‌ی زیادی از غیر مسیحیان هم در آن شرکت می‌نمایند. کارت‌های مخصوص میلاد عیسای مسیح اثر بسیار ارزنده‌ای در اطفال نیز بخشیده است، به طوری که مدت‌ها قبل از فرا رسیدن عید میلاد عیسای مسیح روزشماری می‌کنند و بیشتر اوقات از والدین خود سوال می‌کنند که چند روز دیگر به تولد عیسای مسیح باقی مانده است. در کلیساها فیلم‌هایی از تولد عیسای مسیح را نشان می‌دهند. حتی در تلویزیون‌های دنیا نیز به نحوی تولد او را در معرض نمایش می‌گذارند. در موقع میلاد مسیح دوستان به ملاقات همدیگر می‌روند و به همدیگر تبریک و شادباش می‌گویند. حقیقتاً می‌توانیم بگوییم که امروزه عید میلاد عیسای مسیح بیش از هر عید دیگری جنبه‌ی بین‌المللی و جهانی پیدا کرده است. این طور می‌نماید که دنیا تولد عیسای مسیح را روزی پر شکوه و پر از شادی برای خود می‌داند. اگر عده‌ی زیادی از مردم دنیا با اینکه ایمانی به عیسای مسیح ندارند، ولی در جشن و سرور میلاد او شرکت می‌کنند، نباید تعجب کرد. زیرا در دنیایی که این همه درد و رنج و غم و اندوه و ناراحتی و نفرت و خونریزی و بی‌محبتی وجود دارد، حقیقتاً از دیدن روح دوستی و محبت و شادی در عید میلاد مسیح خوشحال و شادمان می‌شوند و می‌خواهند در چنین شادی و خوشحالی سهمی داشته باشند.

در سرتاسر جهان میلیون‌ها نفر روشنفکر از مذاهب مختلف وجود دارند که عیسای مسیح را یکی از برجسته‌ترین بزرگان عالم بشریت می‌دانند و حتی عده‌ی زیادی هم او را بزرگترین معلم اخلاق دانسته و می‌دانند. عده‌ای هم او را بزرگترین شخصیت تاریخ عالم انسانی می‌شمارند. به همین دلیل است حتی بی‌ایمانان هم در سالروز تولد او شرکت می‌کنند و شادی می‌نمایند.

این نکته برای ما بسیار قابل توجه است که شخصی در حدود دو هزار سال قبل

از این در جهان یهودیان زندگی می‌کرده که نه جزو سلاطین بوده و نه از فاتحین جنگ محسوب می‌شده و نه از ثروتمندان و یا نویسندگان نامی وقت بوده است و پس از سی و سه سال و نیم زندگی، در بین دو نفر راهزن حرفه‌ای بر بالای تپهٔ جلجتا واقع در شهر اورشلیم به صلیب کشیده شده و مرده، چگونه تا این حد در میان مردم جهان دارای محبوبیت و شهرت گردیده است که هر روزه هم بر تعداد طرفدارانش افزوده می‌شود. آن عیسی که مورد تنفر حکمرانان کشور خود بوده و قومش به ضد او قیام کردند و یک‌صدا شده از پیلاتس، حاکم رومی تقاضای صلیب برای او نمودند و تا به امروز هم عدهٔ زیادی او را چون انسانی نامشروع و حرامزاده می‌خوانند، چطور شد که تا این حد محبوب القلوب مردم جهان گردیده و همه، احترامی ملکوتی برایش قائل می‌باشند و در جشن میلادش شادی کرده او را می‌سرایند. اگر می‌خواهیم به این حقیقت پی ببریم و بدانیم آن شخصی که جای سر نهادن نداشت چگونه تا این حد مورد توجه و احترام جهان قرار گرفته است، بایستی به چند نکته توجه داشته باشیم.

نکتهٔ اول: تولد او از دختری باکره برای اهل عالم بسیار شگفت‌انگیز و مورد توجه می‌باشد. چون از زمان حضرت آدم که توسط خود خالق این جهان از خاک زمین سرشته شد، تاکنون فقط یک نفر بدون پدر جسمانی متولد شده است. این شخص همان عیسای مسیح می‌باشد که خداوند می‌خواهد به وسیلهٔ تولدش از باکره و بدون داشتن پدر جسمانی به ما بفهماند که او کاملاً با سایر انسان‌ها تفاوت کلی دارد. عیسای مسیح در طفولیت، یوسف شوهر حضرت مریم را پدر خود می‌خوانده، اما در حقیقت یوسف پدر او نبوده است. شخصی که وسیلهٔ تولد طفلی می‌گردد پدر او خوانده می‌شود. اما چون که خالق این جهان از قدرت مطلقهٔ خود و به وسیلهٔ روح القدس عیسای مسیح را به این جهان فرستاد، در این صورت حق داشت که خدا را پدر و خود را پسر او بخواند. بارها در انجیل این مطلب به چشم می‌خورد. شخصی که بر خلاف همهٔ مردم جهان از دختری باکره متولد شده

است و از نظر روحانی پسر خداست، شایسته است که تمام مردم دنیا او را احترام نمایند و در روز میلادش شادی و سرور داشته باشند.

نکته دوم: که در حقیقت عیسیای مسیح را در دنیا ممتاز و بی‌مانند ساخته تا همه مردم او را احترام نمایند، و در میلادش مسرور و شادمان باشند این است که از روح خدا و قدرت خدا متولد گردیده و به گناه آلوده نشده بلکه پاک و به تمام معنا مقدس زیست نموده است. چنان که رساله به عبرانیان باب چهار آیه پانزده ثبت شده است، می‌گوید: «رییس کهنه‌ای نداریم که نتواند هم‌درد ضعف‌های ما بشود، بلکه آزمایش شده در همه چیز به مثال ما، اما بدون گناه.» همچنین در رساله اول یوحنا ی رسول باب سوم آیه پنجم درباره بی‌گناهی عیسیای مسیح نیز می‌فرماید: «او ظاهر گردید تا گناهان را بر دارد، چون که خود بی‌گناه بود.» خود عیسیای مسیح نیز در موقع درگیری‌اش با روحانیون قوم یهود که از مدعیان سرسخت او بودند، فرمود: «کیست از شما که بتواند مرا به گناهی محکوم سازد؟»

نه فقط دوستان عیسیای مسیح بر پاکی و تقدس بی‌گناهی او شهادت داده‌اند، بلکه دشمنان او نیز بر بی‌گناهی‌اش گواه می‌باشند. چنانکه پیلاتس، حاکم رومی پس از محاکمه و بازجویی از عیسیای مسیح به حضور جماعتی که دشمنان عیسی و خواستار صلیبش بودند، ایستاد و گفت: «من گناهی در این شخص نمی‌بینم. هنگامی که پیلاتس با فریادهای قوم یهود که می‌گفتند صلیبش کن، صلیبش کن، روبرو شد، زنش پیغامی به او فرستاده، گفت: «تو را با این مرد مقدس کاری نباشد چون که در عالم رویا چیزهایی درباره او دیده‌ام.» چون پیلاتس نتوانست قوم را از صلیب کردن عیسی منصرف نماید، آب طلیید و دست‌های خود را در آن شسته گفت: «دست من از خون این شخص بی‌گناه، بری می‌باشد.» اما یهودیان فریاد زده گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باشد، صلیبش کن.» قانونی در بین قوم یهود بود که هر ساله در موقع عید فصح یک نفر مجرم و محکوم را آزاد

می‌ساختند. پیلاتس خواست از این قانون استفاده کرده عیسی را از قهر و غضب یهودیان برهاند. شخصی قاتل به نام برآباس در زندان به سر می‌برد و در انتظار سرنوشت شوم خود بود. پیلاتس از یهودیان سوال کرده، گفت: «برآباس را برای شما آزاد سازم و یا عیسی ناصری را؟» همگی هم‌صدا شده فریاد برآورده، گفتند: «عیسی ناصری را صلیب کن و برآباس را آزاد ساز.» بدین وسیله مرگ عیسی موجب نجات برآباس قاتل و محکوم گردیده از زندان آزاد شد.

افسر نگهبانی که در پای صلیب عیسی مسیح ایستاده بود، چون وقایع صلیب و لحظات آخر زندگی عیسی را مشاهده نمود، شهادت داده گفت: «حقیقتاً این شخص بی‌گناه بود.» معلوم است کسی که از روح‌القدس باشد و از باکره متولد گردد و بی‌گناه زیست نموده باشد و پسر خدا خوانده شود، لازم است که مردم دنیا احترامی بالاتر از انسان برایش قائل شوند و در جشن میلادش شادی نمایند و مسرور گردند. انبیای تورات یکی پس از دیگری به گناه خود اقرار و اعتراف نموده و خود را محتاج رحمت و بخشش خدا دانسته‌اند تنها عیسی مسیح که هیچگاه از خدا طلب بخشش برای گناه خود ننموده است.

نکته سوم: آنچه عیسی مسیح را ممتاز و قابل احترام ساخته تا مردم جهان در میلادش شرکت نمایند و شادی و سرور بر پا دارند این است که روح بخشش و فداکاری‌اش بی‌نظیر است. او به حواریونش دستور داد که نه فقط به دوستان‌شان محبت نمایند و از تقصیرات آنها چشم‌پوشی کنند، بلکه آنها را بیمارزند و در حق آنها دعای خیر نمایند و برکت بطلبند. چنان که در انجیل متی ۵: ۴۴ می‌فرماید: «من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید. زیرا که او آفتاب خود را بر بدان و نیکان می‌تاباند و باران رحمت خود را

نیز بر عادلان و ظالمان فرو می‌ریزد و همه را مشمول رحمت خود می‌گرداند.» هنگامی که پطرس حواری از عیسی سوال نموده، گفت: «خداوند، کسی که به من بدی کند در روز چند مرتبه باید از گناه و خطای او چشم‌پوشی کرده او را ببخشم، آیا هفت مرتبه کافی است؟» عیسی در جواب سوال پطرس فرمود: «من به شما می‌گویم نه فقط هفت مرتبه بلکه هفتاد هفت مرتبه اگر کسی به تو بدی کند بایستی او را ببخشی.» فرمود اگر تقصیرهای مردم را بدیشان نیامزید انتظار نداشته باشید که پدر آسمانی شما، شما را بیامزد. پس ما وقتی می‌توانیم انتظار بخشش از خدای خود به جهت آمرزش گناهان و تقصیرات مان داشته باشیم که اول ما از تقصیرات و خطایای دیگران که نسبت به ما انجام داده‌اند، چشم‌پوشی کنیم و آنها را ببخشیم. خود عیسی مسیح نه فقط دستور داد تا پیروانش دشمنان‌شان را ببخشند بلکه خود نیز در هنگامی که میخ‌ها بر دست‌ها و پاهای او به جهت بر صلیب کشیدنش می‌کوبیدند دعا کرده، گفت: «ای خدا همه این مردمانی که بر من جفا می‌کنند بیامرز و قرین رحمت خود بگردان، چون که نمی‌دانند چه می‌کنند» کسی که دارای چنین روح بخشش و فداکاری باشد در حقیقت بایستی در جشن میلادش شادی نمود و او را پرستش کرد.

نکته چهارم: آنچه که انسان را وادار به احترام خاصی نسبت به عیسی مسیح می‌نماید تا در جشن تولدش شاد باشد و دیگران را نیز به شادی دعوت نماید، قدرت اعجازی است که در اعمال او دیده شده است. هیچکدام از انبیای خدا به اندازه عیسی مسیح دارای معجزات و کرامات محبت‌آمیز نبوده‌اند. او مریضان را شفا بخشید و ابرصان را طاهر نمود، گنگان را گویا و کران را شنوا، لنگان را خرامان، کوران را بینا و مردگان را زنده گردانید. واقعات را قبل از وقوع بیان فرمود، حتی راجع به واقعه زحمات و صلیب و مرگ و قیام خود همه را می‌دانست. بی‌وفایی شاگردان خود را نسبت به او در سفره‌شام به ایشان تذکر داد. حتی گناه انکار پطرس و خیانت یهودای اسخریوطی تسلیم‌کننده خود را

می‌دانست. چنین وجودی ممتاز و بی‌مانند را بایستی احترام گذاشت و در جشن میلادش شرکت نمود و شادی و سرور کرد.

نکته پنجم: که ما را وادار به شادی و سرور در جشن میلاد عیسای مسیح می‌نماید، قیام مظفرانهٔ او از مردگان و صعودش به آسمان می‌باشد. از ابتدای پیدایش این جهان تا به امروز، عیسای مسیح یگانه وجودی است که سه روز پس از صلیب و دفن شدن در قبر قیام کرده و به آسمان صعود نموده است. هرگاه مردم دنیا در میلادش شرکت جسته و در شادی چنین روزی با دیگران سهیم گردند، کار شایسته و درستی انجام داده‌اند. پس وظیفهٔ همه نسبت به او این است که نه فقط در مواقع میلاد عیسای مسیح شاد باشند و شادی نمایند و خدا را شکرگزار باشند، بلکه باید همیشه و همه وقت برای ما عید و روزهای پر از شادی و شادمانی باشد. چون که عیسای مسیح نجات‌دهندهٔ گناهکاران، زنده و جاودان در قلب‌های ما فرمانروایی می‌کند. او به ما قول داده است که تا انقضای عالم همراه ما می‌باشد. این شادی همان است که جبرئیل فرشته به شبانان صحرائی بیت‌لحم داده، گفت: «مترسید چون که بشارت خوشی عظیمی به شما می‌دهم که برای همگان خواهد بود که امروز نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد برای شما متولد گردید و علامت برای شما این است که طفلی در قنذاق پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.»

دوستان عزیز، مشاهده می‌شود که شادی میلاد عیسای مسیح نه فقط برای فرشتگان، گناهکاران، منتظرین او و ایمانداران می‌باشد، بلکه این شادی، شادی عمومی و جهانی و جاودانی نیز می‌باشد. پس لازم است که همهٔ مردم جهان شادی و وجد نمایند. بلی، خبر خوش و بسیار قطعی در جشن میلاد مسیح نصیب مردم جهان گردیده است که بایستی به آن ارج نهاده شود و در آن شرکت نماییم.





این درقه تصدیق میدهد که آقای الیاد میرزائی با خواندن دروس هی زیر دو سال
از دوره کامل آموزشگاه شبانی اتحادیه گل کلب هی انجمنی شمال ایران بطور
رضایت بخش تکمیل کرده است.

تاریخ یهودی: در زمان عبدعزیز و عبدجبار - حکمت الهی -

تاریخ و تعلیمات کتاب هی عبدعزیز و عبدجبار - فن موعظه -

شرح زندگی و تعلیمات عیسی مسیح - فن شبانی و طرز اداره کردن کلب -

Printed by C. N. Allan, 17, Kensington Square, London, W. 8. مدیر کلبه آموزشگاه

۹ فوریه ۱۹۵۵

شورای کلیسای انجیلی ایران

Ref. No. _____

Date) ۱۳۶۶/۲/۱۱

Tel. 874095

مبتدق پش شماره ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - تهران

Synod of the Evangelical Church of Iran

P. O. Box No. 11305 - 4464 Tehran, Iran

شماره ۳۰۷

تاریخ ۱۳۶۶/۱۱/۲۳

محل ۹۷۴۰۹۵

گواهی خدمات کلیسایی

بدینوسیله گواهی میشود که جناب کشیش البهار میرزائی کاکاوندی دارای شناسنامه شماره ۴۹ صادره از کرمانشاه متولد سال ۱۲۹۷ هجری برابر ۱۹۱۸ میلادی مدت چهل و پنج سال از ۱۹۴۱ تا ۱۹۸۵ در خدمات بشارتی و شبانی کلیساهای انجیلی ایران با کمال صداقت مشغول انجام وظیفه بوده اند . لازم بتوضیح است که کشیش البهار میرزائی طی زمان نسبتاً طولانی مدت کلیسای خود همواره با ایمانی راسخ و با تکیه به مسیح و به هدایت روح القدس متشابه اثرات روحانی بسیار درخشانی در پیشرفت امور کلیسای انجیلی ایران و گسترش ملکوت خداوند بوده اند . در خلال این مدت تجربیات و مشکلات متعددی را که نااهمی هم خطرات جانی برای ایشان ایجاد میکرد و پشت سر گذارده و هرگز از روبرو شدن با آنها نهراسیده بلکه با عزمی راسخ که از صداقت در ایمان و خلوص نیت ایشان سرچشمه میزنده به موفقیت های چشمگیری نائل گردیده اند . بقسمی که میتوان ایشان را در شمار مشرین نادرالوجود کلیسای انجیلی ایران به حساب آورد . هم اکنون شمار قابل ملاحظه ای از جوانان کلیسای انجیلی خنیا بان سی شهر و کلیسای انجیلی نارسسی زمان خنیا بان نهلو در تهران که موجبات تد اوم حیات و بقای کلیسای انجیلی ایران را در آینده ب ممکن خواهند ساخت از جدید الا ایماناتی هستند که محصول خدمات بشارتسی و شبانی کشیش البهار میرزائی میباشد . در همین جا باید اعانه نمود که ثمرات خدمات کشیش البهار میرزائی منحصر به جوانان نبوده بلکه بسیاری از گریزندگان به مسیح در اثر تعلیمات ایشان چه در گذشته و چه در سالهای اخیر امراء مسن و با تمام اعضای پیک خانواده ام از میانمال و یا مسن بوده اند . با توجه به مطالبی که فوقاً اشاره شد بسیار بجا خواهد بود که عموم مومنین و کلیساهای انجیلی ایران ایشانرا که عمری به خدمت مسیح خداوند اشتغال داشته اند و اینک دوران بازنشستگی خود را میگذرانند در کمال اعتماد و حسن نیت پذیرا گردیدند و از ثمرات و تجربیاتی که در نتیجه خدمات طولانی روحانی تحصیل نموده اند برخوردار گردند .

از طرف شورای کلیسای انجیلی ایران

مد پرشورا

کشیش شوپیل اسحق

اعین کلیسای انجیلی ایران
[Signature]

کشیش طاهره وس میکانیان
دبیر اجرایی ششورا

شورای کلیسای انجیلی ایران
[Signature]



Rev. Allahyar Mirza'i

Kenneth Thomas

Agha-ye Mirza'i and I met in 1964 in Mashhad. He had just finished serving as a colporteur with the Bible Society of Iran and was now engaged to be the chaplain of the Christian Hospital in Mashhad. I had just arrived in Iran and was in Mashhad to learn the Persian language. Agha-ye Mirza'i and I spent many hours talking. We talked about his experiences as a colporteur and about how he would do his new ministry as a hospital chaplain.

Allahyar Mirza'i was one of the last colporteurs of the Bible Society of Iran. He spent many years traveling around the country to sell and distribute Christian scriptures. He was part of a system of colporteurs used by the Bible Societies in Iran from 1878 to 1964 that was the major means of making the Bible available to the general population of Iran. Agha-ye Mirza'i would carry a supply of small selections of the Bible that he sold for a rial, some Gospel portions, and a few New Testaments. Rather than give them away free (and so not be valued by those who received them), he got some small payment for them. Also, doing this, he could not be accused of religious proselytizing or making propaganda. Agha-ye Mirza'i travelled by foot or donkey or whatever conveyance was available. He went to teahouses and offices to meet people and tell them about the Bible publications. He spent many weeks on the road, going from town to town, from village to village, and into tribal areas. Sometimes he was chased out of town by the authorities, but this did not happen often because of his outgoing personality and friendly smile that made him immediately welcome. In most places, he was warmly welcomed and provided with hospitality.

Aghaye Mirza'i had a special way of doing his colporteur work. He would go to a teahouse or public place and tell stories. He was a gifted story teller. Listeners would be drawn into his stories and become interested to know more. This would lead to discussions about the meaning of

the stories, which were also in the booklets he was selling. With no concern about the source of the booklets, listeners would buy them to read. Without preaching or making a public display of doing evangelism, he effectively interested ordinary people in buying and reading something from the Bible. Occasionally someone would object to the Christian literature. Then he might be beaten and thrown out of town, but that was not his usual experience.

Agha-ye Mirza'i adopted the same method in the hospital. He would go from room to room, meet the patients, and introduce himself as a member of the hospital staff. After a friendly conversation, he would offer to tell a story. He proceeded to tell a parable or an incident from the life of the prophet Jesus. If the patients were interested, he would stay to talk more with them. When he left the room, he would leave a copy of the booklet from which he had read the story and promise to come back for more stories and discussion. The patients in the hospital were usually very eager to have him return and welcomed him warmly.

The small church in Mashhad where Agha-ye Mirza'i became its pastor included a number of young men who had become Christians. Agha-ye Mirza'i and his wife welcomed them into their home and nurtured them in the Christian faith. One of the young men was Asghar Aghbar, one of my first Persian-language teachers, who eventually became a professor of English in an American university.

In response to an invitation to provide a memory about Agha-ye Mirza'i, he asked me to include the following in what I write:

“I am an Iranian friend of the Mirza'i family from Mashhad. I have many wonderful memories of Pastor Mirza'i. The family often invited me to their home for dinner. The taste of Mrs. Mirza'i's herbal stew («ghormeh sabzi») is still under my teeth, as we say in Persian. I spent many hours with Mr. Mirza'i hearing him read Attar, his favorite Iranian poet, and discussing various religious matters (both about the Bible and the Koran). He was a tolerant, cheerful, and loving man.”



About our Father

Maryam, Parvin, Fereshteh & Nasrin

Mirzayee

Our father is a living example of love, forgiveness, gratitude, kindness, helpfulness, and grace. As a devout Christian blessed with a long life, he has dedicated his time to being there for others and doing anything in his power to help those in need. To this day, as he turns 103, he regrets the times he was unable to help someone in need. We almost never had a family meal without a stranger or friend joining us at the table. Giving and sharing come naturally to him;

he never had to try to be kind or think twice about whether or not to love or forgive. It is funny that as young girls, sometimes his way of life, generous spirit and kindness to all annoyed us. One particular memory that we recall is a night during the Iran/Iraq war. On this night, we had to turn off all of the lights and hide in the darkness so that Iraqi bomber planes would not be able to determine where the city was. A neighbor came to the door asking to borrow a lantern. We had two oil burning lanterns, and both were in use. One worked well, but the other lantern emitted very little light. It should have been no surprise that our father offered them the better lantern, and we made do with the other. I don't remember if anyone complained, but he would have made that choice no matter who came to the door. It was in his nature to put others' needs before his own.

At Christmas time, we were anticipating the gifts we would soon receive and secretly watched my mom and dad wrap them. When Christmas Eve arrived, we could hardly wait for friends and family to arrive and begin festivities. We shared a meal and exchanged small gifts that my parents had already wrapped. There were always extras because of the likelihood of unexpected guests. Many years, we gave up our own gifts when an unexpected guest arrived with children. In the event that any of us complained, he gently reminded us that this is the time we share our home, food, gifts and the joy of our Lord's birth. It is an opportunity to

celebrate Jesus.

We don't remember ever being punished by my father. He treated us, his four daughters, with kindness and respect. He was fair and honest, and all he expected of us was to be good examples of Christian behavior. He taught us the value of life and love, time and money, and he instilled values to last a lifetime never missing an opportunity to talk about Jesus. Many people heard his teachings and came to Jesus inspired by his words and actions. Even following the Iranian revolution, in the midst of threats on his life and family, he wanted to stay in Iran believing that God needed him there. The three younger sisters fled to Germany, leaving him, our mother and oldest sister behind to help him fulfill his duty to spread the word of the Lord. Two revolutionary guards were stationed at his church to keep an eye on our father and other church members, and through his genuine kindness and sweet nature he developed a friendship with them. After many of his Christian coworkers were arrested and murdered, he was warned by the two revolutionary guards that he should leave Iran as soon as possible and join his daughters in Germany.

His work did not stop when he joined us in Germany. Upon arrival, he started an Iranian Farsi speaking church with the help of a German minister who helped and supported Iranian refugees. For almost four years he preached The Word and baptized many members of the church

community into the faith. Even after moving to Canada years later, he helped start three Iranian churches in the Vancouver area and remained actively involved for over 20 years. The days were often brightened by his wonderful sense of humor that brought joy and laughter to all around him.

In addition to his four daughters, he is blessed with four loving sons-in-law who care for him as if he were their own father, and four grandchildren who adore him. His oldest daughter, Mehri, and her amazing husband Dan, have provided ongoing care for him since the passing of his loving wife fifteen years ago.

THE EVANGELICAL (Presbyterian) CHURCH OF IRAN

Certificate of the Holy Office of the Gospel Ministry

Let it be known that
At **NESHED** the ۲۲nd
Day of **MARCH** the year of our Lord 1970
The Presbytery of **EAST** having examined
for ministry, under the provisions of the Form of
Government of the Evangelical Church of Iran,
Mr. ALLAN YAN MURZA'I
and his examinations having been approved, then in
due order, the Presbytery solemnly ordained and
set apart by imposition of hands and prayer
the said **Mr. ALLAN YAN MURZA'I**
to the holy office of the Gospel ministry, and
afterwards extended to him the right hand of
fellowship, and appointed him to take part with
them in this ministry.

Minister of Presbytery

Stated Clerk of Presbytery

Mr. Abbas

2 84348-2457



کلیسای انجیلی ایران

گواهینامه دستگذاری به مقام مقدس کتبی



گواهی می‌نماید که
در تاریخ ۲۲ فروردین ۱۳۴۹ در شهر مشهد
کلیسای شرقی استان خراسان رضوی
آقای
النجار میرزائی
برای مقام مقدس کتبی و تحت فحش مطهره در کلیسای انجیلی ایران
و پس از اینکه دایستگی ایشان مورد تصویب انجمن واقع گردید
مشارکت را دستگذاری و بلام تقدس کتبی ناموس کرده و سپس
دست بر آبروی او را در تراکت مسیحی سومی ایشان قرار داده تا قسمت
این خدمت مقدس را با آنها برآید.

عضو انجمن
کلیسای انجیلی ایران

عضو انجمن
کلیسای انجیلی ایران



TESTIMONY - Rev. Alahyar Mirzaei Kakavandi

I was born in a Muslim family and considered myself Muslim but I didn't really believe the Muslim way. In the area where I lived there was an American Missionary named Mr. Francis Morley Stetd. He held Bible Studies every evening in his home for the local people. He invited us who attended to worship at the Sunday Church. I was one of those people who always enjoyed the times of studying the Bible in his chapel.

Those evening meetings were the basis of my faith in Jesus Christ. Although I didn't have enough knowledge about Christianity, I accepted Jesus Christ as my Saviour.

When I learned how Jesus lived on this earth and how He treated sinners it caused me to believe more and more on Jesus because I was one of those sinners.

Finally, when I was 16 years old I was baptized by Mr. Francis Morley Stetd. After that I met another American named Rev. Bently. He hired me to work in the Church Library. During this time I had three hours of Bible Study with Mr. Bently every week.

Two years passed. I was now 18 years old when the government called me into the army for two years. I was very honest in the Army because of my faith in Jesus Christ. They encouraged me to stay in the Army and offer-ed me a good position and money. But Rev. Bently and the Church elders told me that they had chosen me to serve God in the Church. "God has a better duty or plan for you". With God's guidance I accepted their offer. At the age of 23 I attended Bible College for three years. I was ordained as a Pastor 30 years ago.

From that time until now (some 50 years later) I have been working with Muslim people in my country, Iran, and later in West Germany, and now I am still giving the Gospel to them in Canada.

During those 50 years I went through many very difficult times. Five times in different towns where I worked, fanatical Muslims tried to kill me, but always God stretched forth His hand and in an amazing way He spared my life so I could continue to serve Him more and more.

My father and mother-in-law were Muslims, but they came to the Lord through an American missionary before getting married. They were the first couple to become Christians and have a Christian marriage.

My wife, Marte, was a Christian girl and we had a Christian marriage. God gave us four daughters and we are happy they are all Christians. Two of them are with us in Canada and the two others are married; one in West Germany and one in California.

Since our marriage my wife has helped me with Church duties. We praise the Lord that He kept us from danger, especially following the Revolution.

I pray that God will use me the rest of my life for His glory.

Your Brother in Jesus Christ.

Alahyer Mirzaei Kakavandi

شورای کلیسای انجیلی ایران

Ref. No. _____

شماره سند شماره ۱۳۶۰ - ۱۳۶۰ - تهران

شماره ۲۰۷

Date) ۴/۸/۱۳۶۰

Synod of the Evangelical Church of Iran

تاریخ ۱۳۶۰/۱۱/۲۳

Tel. ۶۷۴۵۵۵

P. O. Box No. 11305 - 4404 Tehran, Iran

تلفن ۶۷۴۰۰۰

Testimony to Ecclesiastical Services

This is a testimony that pastor Alahyar Mirzaei Kakavandi, birth certificate 9 49 in Kermanshah, born in the 1297 (Muslim calendar), equitable to the year 1918 AD, has rendered between the years 1941-1985, forty five years of service to the Evangelical Church of Iran with utmost dedication and sincerity.

It is of note that in the course of his long period of church services, his practice has rested upon a foundation of steadfast faith in Christ the Lord, diligence, and guidance from the Holy Spirit as his guiding light. Pastor Mirzaei's efforts have been a cause for great progress within the body of the Evangelical Church if Iran and the advancement of the kingdom of the Lord on earth. In the course of his many years of services he has on many occasions been confronted by many adversities and hardship, some of grave threat to his life, but never has he wavered from his duties, and has always faced danger with bold courage and overcome them. He is amongst the few note worthy servants of the Church that can be recognized and cited for their courage and tenacity to the cause of the Church. Presently a formidable number of the active youth members of the Cee-Y-Teer Avenue and Nelto Avenue Evangelical Churches are the product of pastor Mirzaei's hard work and dedication and caring pastor ship over the many years. Further, it is noted that his work was not limited to youth, but also to all ages and circumstances of life, including many families who are now dedicated members of the Church.

In view of all the above citing it is appropriate that the faithful and the Evangelical Churches of Iran to hold pastor Mirzaei who is in the phase of his retirement life in full trust and confidence, and further seek to benefit from his wide expanse of knowledge and experiences.

Pastor Tatahvoos Michaelian
Executive Director of the Evangelical Church



SHABAN MAGAZINE

Pastoral Magazine for Farsi Speaking Ministers Vol. 90

MISSION STATEMENT

SHABAN Magazine provide essential support for churches, missionaries, and pastors who work to advance the Gospel among Farsi speakers all around the world.

VISION STATEMENT

SHABAN builds a community of Christian ministers by nurturing their spiritual needs and enabling them to become mature leaders for the Kingdom and advancement of the Gospel.

DEDICATION

To the memory of all missionaries who served in Iran in 1950s

CONTRIBUTORS

Founder: Rev. Ashton R. Stewart

Design and Layout: Ninet Shahverdian

Contributors: Rev. Tommy Mayvian, Rev. Allahyiar Mirzaee, Rev. Dr. Kenneth Thomas.

HOW TO FIND US

www.Sahabanmag.com

HOW TO HELP US

Make your Checks to The Jude Project

The Jude Project

P O Box 532

Ashburn, VA 20146

خانهٔ جدید مجلّۀ شبان

WWW.SHABANMAG.COM

